

پنج رساله اعتقادی

پدیدآور: نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد

تاریخ وفات پدیدآور: ۶۷۲ ه. ق

نویسنده: علامه حلی، حسن بن یوسف - تاریخ وفات: ۷۲۶ ه. ق

نویسنده: شیخ بهایی، محمد بن حسین - تاریخ وفات: ۱۰۳۱ ه. ق

به کوشش: جعفریان، رسول

موضوع: عقائد شیعه امامیه

زبان: عربی

تعداد جلد: ۱

ناشر: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

ص: ۵۳۱

در آمد

پنج رساله اعتقادی به کوشش محمد رضا انصاری قمی در ادامه، پنج رساله اعتقادی از علمای امامیه آمده است که در آنها بر طبق سنت متداول در این گونه رساله ها به عرضه اصول پنج گانه و ضروریات اعتقادی مذهب شیعه امامیه پرداخته شده است. سه رساله نخستین از آن سه تن از ارکان و اعلام امامیه می باشد که بنا بر شیوه مرسوم در این گونه رساله‌ها به فشرده گویی و بسنده کردن به نقل ضروریات اعتقادی به همراه استدلال به یک دلیل عقلی بدیهی یا نقلی ضروری پرداخته‌اند.

#### ۱- رساله فی الاعتقاد الذی لا بدّ لكلّ مکلف منه

نویسنده این رساله یکی از مشاهیر علمای اسلام و مشرق زمین یعنی خواجه نصیر الدین طوسی (ره) است که مستغنی از تعریف است. نام این رساله در فهرست تألیفات خواجه نیامده و بدین خاطر ناسخ رساله برای اثبات اصالت آن سند خود را در پایان آورده می گوید: وی رساله را در پایان یکی از شرحهای (الرساله الالفیه) ابن ابی جمهور احسائی یافته و

استساخ نموده است و در پایان این رساله که بر روی آن بلاغ و اجازه آحسائی بوده آمده است که این رساله را از روی نسخه کهنی از نسخه های خطی کتابخانه حرم امام حسین (علیه السلام) نقل نموده و ناسخ آن محمد بن عبد المطلب حسینی در ۹۸۷ ه از روی نسخه مؤرخ ۳ محرم ۸۹۲ ه در تبریز از روی نسخه مؤرخ ۸۱۰ ه از روی نسخه ۷۹۸ ه گرفته شده است. کاتب نسخه کنونی که نامی از خود بر جای نگذارده این رساله را از روی نسخه پیشین در سال ۱۰۱۸ ه در شهر کاشان تحریر نموده است.

این رساله به شماره ۱۲۲۰ مجموعه طباطبایی کتابخانه مجلس شورای اسلامی از ص ۲۵ لغایت ۲۸ در قطع جیبی (ج ۴/ ۱۲۶) است، و دارای نکات قابل توجهی است، خواهی در این رساله عامه مردم را از تعمق و تدقیق و پروراندن تشکیکات در ذهن، و فکر درباره اصول دین نهی نموده و مردم را به پیروی از آنچه که پیامبر (صلی الله علیه

ص: ۵۳۲

و آله) اعراب جاهلی و صدر اسلام را بدان دعوت می فرمود یعنی شریعت سمحه سهله و به دور از بحثهای عقلی و فلسفی راهنمایی می کند و تنها عالمانی که خواهی از آنان با عنوان (أئمة الدین) یاد می کند حق دارند امواج دریای تشکیکات را درنوردیده و در آن غور کنند، زیرا این صنف از مردم دارای قدرت لازم برای شنا در دریای امواج و متلاطم بحثهای کلامی و عقیدتی در داشته و در نهایت با سلامت و در کمال اعتقاد به ساحل نجات می رسند.

## ۲- عقیده العلامة الحلی

از علامه حلی چندین رساله اعتقادی در دست است که به نظر می رسد با توجه به شرائط آن دوران نوشته شد ه است، برخی با تفصیل و بسط بیشتر و برخی فشرده تر، رساله کنونی که تنها یک روی از برگ شماره ۳۷۱ از نسخه شماره ۸۸۳ مجموعه طباطبایی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی را در بر گرفته است، اعتقادیه ای است بسیار مختصر و فشرده و در عین حال ضروریات اعتقادات امامیه را در بر دارد، گو این که برخی از مطالب صدر رساله در ذیل مجدداً تکرار شده است، این رساله به خط نستعلیق مؤرخ ۱۰۷۲ ه از محمد سعید فرزند میر نظام حسینی است. (فهرست کتابخانه شورای اسلامی ج ۲۳/ ۱۸۶ و ۱۸۷).

## ۳- الاعتقادات:

نویسنده این رساله «شیخ الاسلام و المسلمین، بهاء الملة و الدین، شیخنا الاجل محمد بن الحسین بن عبد الصمد الجبعی العاملی الحارثی<sup>۱</sup>» مشهور به شیخ بهایی است. آوازه بلند و رفعت مقام این بزرگوار به گونه ای است که نیازی به بسط و دراز گویی درباره زندگی او نمی باشد. وی در سال ۹۵۳ ه در جبع از روستاهای جنوب لبنان زاده شد، و بعدها به همراه پدر بزرگوارش در دوران صفویه به ایران هجرت نمود، پدرش م دتی شیخ الاسلام هرات بود، و وی نیز چندی با پادشاهان صفوی مربوط بود و همواره مورد احترام آنان قرار داشت. وی در سال ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ ه در اصفهان وفات نمود و سپس جنازه او را به خراسان حمل نموده و در خانه اش که در جوار روضه رضویه علیه السلام بود مدفون گردید،

<sup>۱</sup> (۱). هدیه الاحباب: ۱۲۴

و تا کنون پس از گذشت نزدیک به ۴ قرن همچنان نام او بر سر زبانها و قبرش زیارتگاه مشتاقان است . رحمة الله عليه رحمة واسعة.

شیخ بهایی تألیفات فراوان و متنوع و در علوم گوناگونی دارد که این رساله یکی از تصنیفات او بشمار رفته است، مصنف در آغاز رساله انگیزه خود را در تألیف این رساله

ص: ۵۳۳

آورده و می گوید از آنجایی که عنوان مذهب شیعه نامی است که تمامی فرقه های شیعه همانند زیدی و کیسانی و واقفیه و جز اینها که دارای عقائد فاسده و آراء باطله هستند را در بر می گیرد و مخالفین امامیه عقائد باطل آن گروهها و نحله ها را از روی نادانی و عدم تمییز به امامیه نسبت می دهند، از این رو شیخ بهایی برای آگاه نمودن دیگران از عقائد مذهب حقّه و جدا نمودن اثنا عشریّه از دیگر فرقه های باطله اقدام به بیان اعتقادات امامیه در اصول و فروع نموده و طی ۲۰ عنوان (نعتقد) به بیان فهرستوار معتقدات امامیه در اصول دین و فروع آن پرداخته است . این رساله برای نخستین بار (بر طبق نوشته مرحوم تهرانی در الذریعة: ۲ / ۲۲۸) در سال ۱۳۲۶ ه در ذیل منظومه (مواهب المشاهد فی واجبات العقائد) اثر سید هبه الدین شهرستانی (احتمالاً در نجف) به چاپ رسیده، و چاپ کنونی با استفا ده از دو نسخه در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی (ره) به شماره های ۷۰۳۶ (از گ ۱۷۵ ر تا ۱۷۶ پ) و ۱۰۰۳ (از گ ۹۶ پ تا ۹۸ پ) می باشد.

نخستین نسخه که مجموعه ای است به خط نسخ زیبا و ظاهراً از قرن یازدهم هجری است، و دومین نسخه را کاتبی به نام (ابن السید محمد حسین آفتاب الحسینی القمصری) در سال ۱۰۷۵ هجری نوشته است، این نسخه فاقد مقدمه آغازین این رساله تا آنجایی که شیخ می گوید: (فنقول: أنا معاشر الشیعة الاثنی عشریة ... ) می باشد. به گفته مرحوم تهرانی این اعتقادیه داری شرحی است به نام (الفرائد البهیة فی شرح الاعتقادات البهائیة).

#### ۴- رساله حسنیه در بیان اعتقادات عقلیه و ذکر عبادات شرعیة نقلیه:

در این رساله اعتقادی نویسنده آن در دو باب به تفصیل درباره اصول و فروع دین یعنی اصول ضروری اعتقادات امامیه (باب نخست) و واجبات عبادی (باب دوم) پرداخته است، این رساله به زبان فارسی و نثری شیوا و شیرین و عامه فهم نوشته شده است، نویسنده رساله شیخ عز الدین بن جعفر بن شمس الدین آملی یکی از علمای امامیه در قرن نهم و دهم می باشد، اطلاعات دقیق و تفصیلی درباره زندگانی او در دست نمی باشد جز آنچه که مرحوم افتدی در «ریاض العلماء» ج ۳، ص ۳۱۲ درباره او گفته است، وی می گوید: «الشیخ عز الدین الآملی: فاضل، عالم، فقیه، مدقق، جامع للعلوم العقلیة، و النقلیة، و کان من شرکاء الدرس مع الشیخ علی الکرکی و الشیخ ابراهیم القطیفی عند الشیخ علی بن هلال الجزائری- رحمة الله- و له مؤلفات جیاد حسنة الفوائد ... و الحاصل:

أن عز الدین الآملی هذا قد ذكره القاضی نور الله فی «مجالس المؤمنین» فلاحظ. و قبره الآن معروف بتوابع بلدة ساری من بلاد مازندران. و كان رحمة الله عليه من علما دولة

السلطان شاه طهماسب الصفوی.

وله من الكتب: كتاب «شرح نهج البلاغة» من كلام علي عليه السلام للسيد الرضي، و «الرسالة الحسينية في الاصول الدينية و فروع العبادات» بالفارسية، ألفها لآقا حسن مت من وزراء مازندران، و هو كتاب حسن جيدة الفوائد».

نویسنده در پیشگفتار کتاب انگیزه خود در تألیف رساله را اشاره آقا حسن وکیل السلطنة در دار المرز مازندران که از او با القاب و صفات انسانی و اخلاقی نیکو یاد می‌کند دانسته است. رساله در دو باب می‌باشد که تنها به باب اول آن بسنده نمودیم، این باب از ۵ رکن که هر رکن شرح یکی از پنج اصل اعتقادی است تشکیل شده، و هر رکن دارای تعدادی مسأله است. که مجموع مسائل این رساله ۴۷ مسأله می‌باشد. رکن چهارم این رساله در بیان اصل امامت می‌باشد که گسترده‌ترین رکن می‌باشد و مصنف به تفصیل به ادله عقلیه و نقلیه اعم از آیات قرآن و روایات در حقانیت امامت و خلافت علی بن ابی طالب - علیه السلام - و امامت فرزندان معصوم او - علیهم السلام - پرداخته است و تمامی روایات این رکن از احادیث متواتر و مشهوری است که در تمام منابع آمده و شیعه و سنی بر صحت و حجیت آن اتفاق نظر و اجماع نموده‌اند از این رو از اشاره به منابع آن خودداری می‌گردید. نسخه این رساله در مجموعه شماره ۱۰۰۳ از گ ۳۵، تا پ ۹۲ در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی - رحمه الله علیه - می‌باشد.

#### ۵- رساله اعتقادی:

رساله‌ای است بسیار کوتاه و فشرده که به اثبات اصول پنج گانه اعتقادی بر طبق مذهب امامیه پرداخته است، آگاهی از نام نویسنده آن نداریم جز آنکه شاید به توان از سیاق عبارات رساله آن را به دوره علامه حلی (ره) و شاگردان او نسبت داد، و قرائتی بر این گفتار نیز در دست است بویژه آنکه این رساله در مجموعه ای قرار دارد که در آن تعدادی از رساله‌های اعتقادی قرن هشتم توسط کاتب همین رساله یعنی جمال بن علی بن مجد الدین سدید در ۸۷۵ ه جمع‌آوری شده است که تعدادی از آن از علامه حلی (ره) و معاصران اوست. نسخه این رساله در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی (ره) در مجموعه‌ای به شماره ۵۱۴ (ج ۲ / ۱۸۸) از گ / ۸۸ تا / ۹۱ قرار دارد.

در پایان از اطفاف و مراحم حضرت حجة الاسلام و المسلمین آیه الله زاده دکتر سید محمود مرعشی رئیس با کفایت کتابخانه که با عنایت ایشان نسخه ای این رساله ها تهیه شده است کمال تشکر را دارم . همچنین از دوست اندیشمند و فاضل جناب آقای رسول جعفریان که با همت و پشتکار ایشان این مجموعه ارزشمند تولد یافته است سپاسگزارم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

محمد رضا انصاری قمی ۵ شوال ۱۴۱۸

تأليف: الامام ابى جعفر نصير الدين محمد بن الحسن الطوسى (ره) اعلم أيّدك الله تعالى أيّها الاخ العزيز، أن أقلّ ما يجب اعتقاده على المكلف هو ما ترجمه قوله: لا إله إلا الله محمد رسول الله.

ثمّ إذا صدّق الرسول فينبغي أن يصدّق في صفات الله تعالى، و اليوم الاخر، و تعيين الإمام المعصوم، و كلّ ذلك بما يشمل عليه القرآن من غير مزيد برهان

أمّا بالآخرة: فبالجنة و النار و الحساب و غيرها.

و أمّا في صفات الله تعالى: فبأنه حيّ، قادر، عالم، مرید، متكلم، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»<sup>٣</sup>.

و لا يجب عليه البحث عن حقيقة هذه الصفات، و أنّ الكلام و العلم و غيرها ما حدث أو قديم، بل لو لم تخطر هذه بباله حتى مات [كان] مؤمناً، و ليس عليه بحث عن تعلّم الأدلة حتّى التي حرّرها المتكلمون، بل مهما خطر في قلبه التصديق بالحقّ بمجرد الايمان من غير دليل و برهان فهو مؤمن، و لم يكلف رسول (صلى الله عليه و آله) العرب أكثر من ذلك، و على هذا الاعتقاد المجمل أكثر الأعراب و عوام الناس، إلّا من وقع في - بلدة يقرع سمعه فيها هذه المسائل: كقدم العالم و حدوثه، و معنى الاستواء و النزول و غيره، فان لم يأخذ ذلك بقلبه، و بقى مشغولاً و عمله فلا حرج عليه.

و إنّ أخذ ذلك بقلبه فأقلّ الواجبات عليه ما اعتقده السلف، فيعتقد في القرآن الحدوث كما قال السلف : القرآن كلام الله تعالى مخلوق.

و يعتقد أنّ الاستواء حق، و الايمان به واجب، و السؤال عنه مع الاستيفاء بدعة، و الكيفية مجهولة.

و يؤمن بجميع ما جاء به الشرع إيماناً مجملًا من بحث عن الحقيقة و الكيفية، و إن لم يقنعه ذلك و غلب على قلبه الأشكال و الشكّ، فان أمكن إزالة شكّه و إشكاله بكلام قريب من الأفهام - و ان لم يكن قويا عند المتكلمين و لا مرضياً - فذلك كاف و لا حاجة الى تحقيق الدليل فانّ الدليل لا يتم إلّا بذكر الشبهة، لا يؤمن أن يتشبت الخاطر و القلب، فيضلّ فهمه عن ذكر

ص: ٥٣٦

جوابها، إذ الشبهة قد تكون جلية و الجواب دقيقاً لا يح مله عقل، و لهذا زجر السلف البحث و التفتيش عن الكلام فيه، و إنّما زجروا عنه ضعفاء العوام، و أمّا أئمة الدين فلهم خوض غمرة الإشكالات، و منع العوام جرى مجرى منع الصبيان عن شاطئ دجلة خوفاً من الغرق، و رخصوا الأقوياء فيه رخصة الماهر في صناعة السباحة، إلّا أنّ هنا موضع غرور و مزلة قدّم و هو أنّ كلّ ضعيف في عقله راج من الله تعالى في كمال عقله، و نظر نفسه أن يقدر على إدراك الحقائق كلّها، و أنّه من جملة الأقوياء، فربّما يخوضون فيغرقون في بحث الجهات من حيث لا يشعرون و الصواب للخلق كلهم إلّا يشكّوا، إذ النار الذي لا يمح الأعصار إلّا بواحد أو اثنين، سلوك السلف في الايمان المرسل و التصديق المجمل بكلّ ما أنزل الله تعالى، و أقرّ به رسوله (صلى الله عليه و آله و سلم) من غير بحث و لا تفتيش، و الاشتغال بالتفتيش شغل شاغل فقد قال صلى الله

<sup>٣</sup> (١). الشورى: ١١

عليه وآله وسلم حيث رأى أصحابه يخوضون بعد أن غضب حتى احمرّت وجنتاه - «أ فبهذا امرتم! تضربون كتاب الله بعضه ببعض، انظروا ما ذا أمركم الله به فافعلوه، و ما نهاكم عنه فانتهوا عنه».

فهذا تنبيهه على منهج الحق، و استيفاء ذلك شرحناه في كتاب (قواعد العقائد)<sup>٤</sup> فليطلب منه، و الحمد لله وحده.

هذه عبارة المنقول منه مع زيادة و هي:

«كتبت ذلك في بلدة تبريز ٣ المحرم سنة ٨٩٢ منقول مما كتبه على ظهر كتاب من كتب الخزانة الحسينية (عليه السلام)، فكان في ذلك الكتاب مكتوبا كتابة عتيقة تاريخه سنة ٨١٠ منقولا مما كتب في تاريخ سنة ٧٩٨».

هكذا كان مكتوبا في المرقول عنه، و أنا أيضا أقول هكذا:

«وجدته مكتوبا في آخر بعض شروح «الرسالة الألفية» للعلامة الفهامة الشيخ محمد بن علي أبي جمهور الاحسائي و كان عليه تبليغاته و إجازته».

و كتبه العبد المذنب لنفسه في بلدة الكاشان يوم الجمعة من آخر شهر جمادى الآخر من تاريخ سنة ١٠١٨.

و كان في آخر تلك الرسالة العتيقة مكتوبا : «علّق و كتبه محمد بن عبد المطلب الحسيني في غرة شهر ربيع الأول سنة ٧٩٨» تمت.

ص: ٥٣٧

## (٢) عقيدة العلامة الحلّي

تأليف العلامة الحلّي، الحسن بن يوسف بن المطهر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهها أحدا صمدا فردا و ترا حيا قيّوما، لم يتخذ صاحبة و لا ولدا.

و أشهد أن محمدا عبده و رسوله خاتم الأنبياء و أفضل رسله.

و أن خليفته من بعده عليّ أمته أخوه، و ابن عمّه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب (عليه السلام)، ثمّ من بعده ولده الحسن ثمّ الحسين، ثمّ عليّ بن الحسين، ثمّ محمد بن عليّ، ثمّ جعفر بن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ عليّ بن موسى، ثمّ محمد بن عليّ ثمّ عليّ بن محمد ثمّ الحسن بن عليّ ثمّ محمد بن الحسن صاحب الزّمان، صلوات الله عليه و عليهم أجمعين.

و إنّي أعتقد كلّ ما جاء به النّبي (صلى الله عليه وآله وسلم) حقّ و صدق، من نبوة الأنبياء السالفين، و تكليف المكلفين، و سؤال القبر و ضغطته، و الحشر و النشر، و تطاير الكتب، و إنطاق الجوارح، و الميزان، و الصّراط الجنّة و النار، و ما أعدّه الله تعالى فيهما من الثواب الذي لا ينقطع، و العقاب الدائم.

<sup>٤</sup> (١). رسالة ذكر فيها نصير الدين الطوسي (ره) باختصار و إيجاز عقائد الامامية الحقّة و بين فيها بطلان ما آل إليه أمر الفرق و المذاهب و النحل التي انحرفت عن جادة الصواب. و لهذه الرسالة شروح عديدة، و قد طبعت الرسالة بظهران عام ١٣٠٢ هـ

و استدللّ على وجود الله بإمكان حدوث ما سواه و على حدوث ما سواه بالتغيّر و الزوال . و على قدم الله تعالى بوجوب وجوده.

و على وجوب وجوده بانتهاء الحوادث إليه، و إمكان ما سواه.

و على بقائه و أبديته بوجوب وجوده.

و على قدرته بوقوع الأفعال منه على وجه الجواز.

و على علمه بإحكام أفعاله و إتقانها.

و على عموم علمه بتساوي نسبة ذاته الى الجميع على السوية، فلا مخصّص لبعض دون بعض.

و على سمعه و بصره - بمعنى علمه بهما - لعموم علمه.

و على إرادته و كراهته بأمره و نهييه.

و على كلامه بالقرآن العزيز و بقوله: «حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»<sup>٥</sup>.

ص: ٥٣٨

و على وحدانيه بانتظام العالم فلو لا الواحد لفسد نظامه، و بقوله تعالى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»<sup>٦</sup>.

و على أنه ليس بجسم، و لا جوهر، و لا عرض، و لا متحيّز، و لا مركّب، و لا مرئىّ و لا متحد، و لا موصوف بالمعاني القديمة و الحادثة، بكونه واجب الوجود قديماً.

و على عدله و حكمته بأنّه لا يفعل القبيح، و لا يخلّ بواجب لكماله و غناه عن غير في ذاته و صفاته.

و على نبوة نبيّنا محمد (صلى الله عليه و آله) بدعواه النبوة، و تصديق الله له بالمعجزات مثل القرآن العزيز، و انشقاق القمر، و ينبوع الماء من بين أصابعه، و حنين الجذع و شكايه الظبية و البعير إليه.

و على عصمته بالوثوق على أمره و نهييه.

و على ختمه الأنبياء بقوله: «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»<sup>٧</sup>.

<sup>٥</sup> (١). التوبة: ٦

<sup>٦</sup> (١). التوحيد: ١

<sup>٧</sup> (٢). ١ - الاحزاب: ٤٠

و على إمامة امير المؤمنين على بن أبي طالب (عليه السلام) و أحد عشر إماما بعده خلفا عن سلف، بالعصمة المشترطة في الإمامة حذرا من الدور و التسلسل لو كان الامام غير معصوم، و بقوله تعالى : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

و بقول النبي (صلى الله عليه و آله): «هذا ولدى الحسين امام، ابن امام، أخو امام، أبو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم»<sup>٨</sup>.

و على بقاء المهديّ و وجوده بتواتر الأخبار، و عدم إخلاء الله تعالى العالم اللطيف الواجب عليه.

و على المعاد، و سؤال القبر و ضغطته، و الحشر و النشر، و تطاير الكتب، و إنطاق الجوارح، و الميزان، و الصراط، و الجنة و النار و ما أعدّه الله تعالى فيهما من الثواب و العقاب، بثبوت صدق المخبر بها و هو النبيّ (صلى الله عليه و آله ) و آله لعصمتهم.

هذا اعتقادي و ديني، عليه أحيا و أموات، و عليه ابعث إن شاء الله تعالى

ص: ٥٣٩

(٣) الاعتقادات شيخ بهائي محمد بن حسين بن عبد الصمد عاملي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين الحمد لله على آلائه، و الصلاة على أشرف أنبيائه و اوليائه.

و بعد: فالغرض من تحرير هذه المقالة، و الباعث على تدوين هذه الرسالة، أنه لما كان لبعض الفرق الباطلة، الذين سموا أنفسهم بالشيعة، كالزيدية و الواقفية و الكيسانية و غيرهم اعتقادات فاسدة في بعض الاصول الاعتقادية و الفروع العملية، و كنا معاشر الشيعة الاثني عشرية بريين من تلك الاصول الباطلة، و الفروع العاطلة، و مخالفونا من أهل السنة لما لم يطلعوا على حقيقة مذهبنا، و لم يفرقوا بيننا و بين اولئك الفرق الضالة، لاشتراك الجميع في اسم الشيعة نسبوا ما عليه تلك الفرق من بعض العقائد الفاسدة، و الآراء الكاسدة إلينا، و شنّوا بها علينا، فأردنا ان نبين ما نعتقد من المطالب الأصلية، و الأحكام الفرعية، و ما نحن عليه من المسائل التي يظن المخالفون أنّا لا نقول بها، بل نعتقد خلافها، و الله يحق الحقّ و يهدى الى سواء السبيل.

فنقول: إنّنا معاشر الشيعة الاثني عشرية، إنّما أخذنا اصولنا الدينية و فروعنا المليية مما قامت عليه البراهين العقلية، و شهدت به الدلائل النقلية التي وصلت إلينا من ائمة اهل البيت عليهم السلام، كما أخذ غيرنا أحكام دينهم عن غيرهم، «و الله يهدى من يشاء إلى صراطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>٩</sup>

فنعتقد: أنّ العالم، اي جميع ما سوى الله سبحانه حادث عن العدم، جوهرًا كان او عرضًا، بسيطًا او مركبًا، و أنه لا قديم الّا الله، و أنه واجب الوجود لذاته، و أنه قادر، عالم، حيّ، سميع، بصير، غنيّ، مدرک، مرید، کاره، متکلم، صادق.

<sup>٨</sup> (٣). من الاحاديث المتواترة و المشهورة، ابحت عن مصادره و رواته في موسوعة احاديث الامام المهدي-عجل الله تعالى فرجه الشريف.

<sup>٩</sup> (١). القرية: ٢١٣



وَأَنَّ كَلَامَهُ حُرُوفٌ وَأَصْوَاتٌ حَادِثَةٌ.

وَأَنَّ قُدْرَتَهُ وَعِلْمَهُ يَعْمَانُ كُلَّ مَقْدُورٍ وَمَعْلُومٍ.

وَأَنَّ كُلَّ مَا يَفْعَلُهُ سُبْحَانَهُ فَهُوَ لِمَا لَمْ يَلْحَقْهُ وَمَصْلِحَةٌ وَحِكْمَةٌ.

وَأَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ مَنْزَعٌ عَنِ الشَّرِيكِ، بَرِيٌّ عَنِ الْإِنْقِسَامِ الذَّهْنِيِّ وَالْخَارِجِيِّ، مُتَعَالٍ عَنِ لَوَازِمِ الْجَوْهَرِيَّةِ وَالْعَرْضِيَّةِ، مُقَدَّسٌ عَنِ الْحُلُولِ وَالْإِتْحَادِ، وَأَنَّ كُنْهَ ذَاتِهِ مِمَّا لَا تَتَّصِلُ إِلَيْهِ أَيْدِي الْعُقُولِ وَالْأَفْكَارِ، وَأَنَّهُ أَرْفَعُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يَدْرَكَ بِالْأَبْصَارِ فِي الدُّنْيَا وَفِي دَارِ الْقَرَارِ.

ص: ٥٤٠

وَنَعْتَقِدُ: أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَرْسَلَ رِسَالًا بِالْحَجَجِ وَالْبَيِّنَاتِ، أَوَّلَهُمْ ابْنُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَآخِرُهُمْ أَشْرَفُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَسَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، مُحَمَّدٌ وَآلُهُ الطَّاهِرِينَ.

وَأَنَّ مَعْرَاجَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِجَسَدِهِ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَأَقْعَ.

وَأَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مِنَ الْأَحْكَامِ الْعَقْدِيَّةِ وَالْعَمَلِيَّةِ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ، وَصَدَقَ لَا مَرِيَّةَ تَعْتَرِيهِ.

وَأَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الْكِبَائِرِ، وَالصَّغَائِرِ، وَالسَّهْوِ، وَالنَّسْيَانِ، وَجَمِيعِ النَّقَائِصِ الظَّاهِرَةِ وَالْخَفِيَّةِ.

وَأَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ،

وَأَنَّ جَمِيعَ أَمْرِهِ وَنَوَاهِيهِ الدِّيْنِيَّةِ لَيْسَتْ بِاجْتِهَادٍ وَأَمَّا هِيَ بِالْوَحْيِ.

وَنَعْتَقِدُ: أَنَّ خَلِيفَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى أُمَّتِهِ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ فِي سِي وَمِ الْغَدِيرِ وَغَيْرِهِ، أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَعْدَهُ وَلَدُهُ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، ثُمَّ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ، ثُمَّ جَعْفَرُ الصَّادِقُ، ثُمَّ مُوسَى الْكَاطِمُ، ثُمَّ عَلِيُّ الرِّضَا، ثُمَّ مُحَمَّدُ التَّقِيُّ، ثُمَّ عَلِيُّ النَّقِيُّ، ثُمَّ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيُّ صَاحِبُ الزَّمَانِ، سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، بِنَصِّ كُلِّ سَابِقٍ عَلَى لَاحِقِهِ،

وَأَنَّهُمْ وَجَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَائِهِمْ مَعْصُومِينَ عَنِ جَمِيعِ الذَّنُوبِ، وَالسَّهْوِ، وَالنَّسْيَانِ، وَسَائِرِ النَّقَائِصِ.

وَأَنَّ الْأَمَامَ مُحَمَّدَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَيٌّ، مُسْتَوْرٍ عَنِ النَّاسِ كَالْخَضِرِ وَالْيَاسِ إِلَى أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ فِي الظُّهُورِ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا.

وَنَعْتَقِدُ: ظُهُورَ الْمَعْجَزَاتِ عَلَى يَدِ الْأَنْبِيَاءِ، وَالْكَرَامَاتِ عَلَى يَدِ الْأَوْلِيَاءِ.

وَأَنَّ الْحَسَنَ وَالْقَبِيحَ بِمَعْنَى تَرْتِبِ اسْتِحْقَاقِ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ عَقْلِيَّانِ.

و أن شكر المنعم واجب عقلا و سمعا.

و إننا فاعلون لفعالنا، و لسنا مجبورين عليها، و أن الله سبحانه لم يكلفنا الا ما نطقه، و ان تكليف ما لا يطاق قبيح لا يصدر عنه تعالى.

و نحمل آيات القرآن المجيد على ظاهرها، إلا ما قام الدليل على خلافه كقوله سبحانه : «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»،<sup>١٠</sup> «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا»<sup>١١</sup>، «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>١٢</sup> و امثال ذلك.

و نعتقد: ان المعاد الجسماني، و عذاب القبر و نعيمه، و سؤال منكر و نكير، و الصراط، و الميزان، و الجنة و النار، حق و صدق.

ص: ٥٤١

و أن فاعل الكبيرة اذا مات من غير توبة لا يخلد في النار، و ان الآيات التي ظاهرها خلاف ذلك متأولة.

و أن الشفاعة تحصل لاصحاب الكبائر باذن الله تعالى، و ان المؤمنين مخلدون في الجنة، و الكفار مخلدون في النار.

و نعتقد: وجوب محبة اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله، الذين اقاموا على متابعتهم، و لم يخالفوا او امره بعد وفاته، و اتقادوا على ما اوصاهم به حال حياته.

و نتبرأ ممن حارب أمير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، او غضب حقه، او اعان على ذلك، او رضى به.

و نعتقد: وجوب الصلوات الخمس على كل شخص بالغ عاقل، الا المرأة في حال الحيض و النفاس.

و نعتقد: استجاب صلاة الجماعة، و وجوب صلاة الجمعة بشروطها، و ان مسح الرجلين في الوضوء واجب، و المسح على الخفين غير جائز الا لضرورة. و أن الاغسال الواجبة ستة:

غسل الجنابة، و الحيض، و الاستحاضة، و النفاس، و مس الميت، و غسل الاموات.

و أن وطئ الحائض و النفساء حرام.

و أنه لا يجوز للمحدث مس خط المصحف، و لا للجنب قراءة سور العزائم، و لا المكث في شئ ء من المساجد، و لا دخول المسجد الحرام و مسجد النبي صلى الله عليه و آله.

<sup>١٠</sup> (١). الفتح: ١٠

<sup>١١</sup> (٢). القمر: ١٤

<sup>١٢</sup> (٣). طه: ٥

و لا يجوز الصلاة فى المكان المغصوب، و لا فى الحرير المحض، و الذهب، و جلد غير مأكول اللحم، و صوفه، و شعره، الا الخزّ الخالص و السّنجاب.

و لا نجوز الصّلاة بغير فاتحة الكتاب، و لا السجود على المأكول و الملبوس و المعادن.

و نوجب الطمأنينة فى الركوع و السجود بقدر الذّكر الواجب، و لا نجوز الصلاة خلف الفاسق، و مجهول الحال، و نوجب قصر الرباعيات فى السفر المباح.

و نقول باستحباب [نوافل] الصلوات الخمس، و صلاة الليل، و الشفع و الوتر.

و نعتقد: وجوب الزكاة فى تسعة أشياء:

الذّهب، و الفضة، و الابل، و البقر، و الغنم، و الحنطة، و الشعير، و التمر، و الزبيب، بالشروط المقررة.

و وجوب صوم شهر رمضان على كلّ بالغ عاقل، إلا الحائض و النفساء. و أنّ الصوم يفسد بتعمّد الاكل و الشرب، و الجماع، و الكذب على الله و رسوله، و الائمة الاثنى عشر عليهم السلام.

و أنّ دخول شهر رمضان لا يثبت الا برؤية الهلال، و شهادة عدلين، او الشياح . و أنّ من أفطر فى شهر رمضان عالما عامدا من دون سفر، او مرض، او اكراه، او حيض، او نفاس، فقد وجبت

ص: ٥٤٢

عليه الكفارة، و هى عتق رقبة، او صيام شهرين متتابعين، او اطعام ستين مسكينا . و ان افطر على المحرم كالخمر و الزنا فعليه الكفارات الثلاث.

و نقول: بوجوب الحج فى العمر مرة على كل من استطاع إليه سبيلا . و أنّه يحرم على المحرم: الطيب شما و أكلا و دهنًا، و النساء و طيا و تقبيلًا و لمسا و نظرا بشهوة، و كذا يحرم عليه لبس المخيط، و تغطية الرأس، و قبض الانف عن شمّ الرائحة الكريهة، و قتل القمّل، و قصّ الظّفر، و ازالة الشعر عن الرأس و البدن، و اخراج الدّم الا لضرورة.

و أنّه يجب عليه فى حال الطواف جعل الكعبة على يساره، و ان يكون ثوبه و بدنه خاليين من النّجاسة، و ان يكون سعيه بين الصّفا و المروة سبعة اشواط لا أقلّ و لا أكثر.

و ان يكون الوقوف بعرفات من زوال الشمس الى غروبها . و ان يكون الوقوف بالمشعر ليلة العيد الى طلوع الشمس، ثمّ يذهب الى منى، و يرمى جمرة العقبة بسبع حصيات يوم العيد، و يذبح الهدى إن كان من البقر و الغنم، و ينحره ان كان من الابل، و لا يجوز خلاف ذلك.

نقول: بوجوب جهاد الكفار الحربيين من اهل الكتاب و غيرهم بالشروط المقررة بين علمائنا.

نقول: بتحريم الرّبّا، و الرّشوة، و السّحر، و القمار، و حلق اللحية، و أكل السمك الذى لا فلس له.

و نعتقد: أنه لا بدّ من التسمية عند رمى السهم الى الصيد، و أن من تركه عمدا فصيده ميتة يحرم أكله، اما لو تركها سهوا لم يحرم.

و أنه لا بد من التسمية عند ارسال الكلب للصيد، و لا بد أن يكون الكلب معلّما، و أن يكون مرسل الكلب المعلّم مسلما، و أن الكافر لو أرسل الكلب لم يحلّ أكل ما قتله، و ان تلفظ الكافر بالتسمية.

و الصيد الذي يقتله غير الكلب المعلّم مثل البازي و الفهد و سائر الجوارح الطائرة و السائرة فهو ميتة لا يحلّ أكله.

و نعتقد: أن شرب الخمر، و كلّ مسكر حرام، و إن لم يحصل به السكر كالقطرة الواحدة.

و أن كلّ مسلم بالغ عاقل شرب الخمر عامدا عالما بتحريمه مختارا، و جب ان يجلد ثمانين جلدة، سواء كان رجلا او امرأة، حرا او مملوكا.

و نعتقد: أنه يحرم بيع الخمر و شرائها، و كذا بيع آلات اللهو كالطنبور و الرباب و أمثالهما، و آلات القمار كالترد و الشطرنج و غيرهما.

و أنه يحرم بيع العنب و التمر و أمثالهما ليعمل خمرًا. و بيع الخشب ليعمل آلة لهو او قمار.

و نعتقد: أنه يحرم على الرجال و النساء الاكل و الشرب في آنية الذهب و الفضة، و على الرجال لبس الذهب و الحرير، الا في حال الحرب و الضرورة كدفع القمل و شدة البرد.

ص: ٥٤٣

و نعتقد: أن الانسان سواء كان ذكرا او انثى لا يملك أحدا من آبائه و أمهاته و لا احدا من أجداده و جدّاته، و لا احدا من أولاده و أولاد أولاده، ذكورا و اناثا. و أنه اذا اشترى احد هؤلاء انعتق في الحال.

و أنه لا يملك الرجل أحدا من اخواته، و عمّاته، و خالاته، و لا أحدا من بنات أخيه و بنات اخته، فان اشترى إحداهنّ انعتقت في الحال.

و أمّا المرأة فاعتقادنا أنها تملك جميع أقاربها الا العمودين، و لا ينعتق عليها أحد سواهما.

و نعتقد: أن النكاح المتعة لا بدّ فيه من الايجاب و القبول، و تعيين المدّة، و المهر، و لا بدّ للمرأة من العدة ان وقع الدخول، الا ان تكون آيسة او صغيرة.

و نعتقد: أن الدخول بالمرأة لا يحلّ الا باحد امور أربعة:

أما العقد الدائم، او المتعة، او الملك، او التحليل.

و من وطئ امرأة بغير أحد هذه الاربعة و جب عليه الحدّ الشرعي، و هو الجلد، أو الرجم، أو مطلق القتل بالشروط المقررة.

و نعتقد: أن الرجل لا يحلّ له أن يترك وطى زوجته اكثر من أربعة اشهر.

و نعتقد: أن الطلاق لا يصحّ بالكناية، و لا بالكتابة، و لا بغير العربية مع القدرة. و أنّه لا بدّ من سماع عدلين صيغة الطلاق.

و نعتقد: وجوب العدة على المرأة بعد الطلاق ان وقع الدخول، الا ان تكون آيسة، او صغيرة.

و أنّه تجب العدة عليها بموت الزوج و ان لم يدخل بها، سواء كانت صغيرة أو كبيرة، شابة أو آيسة، و سواء كان نكاحها دائما او منقطعاً.

و نعتقد: أن عده الوفاة اذا كان الزوج غائبا من حين ثبوت خبر موته، لا من حين موته.

و نعتقد: أن الامر بالمعروف و النهي عن المنكر واجب بشرط ظنّ التأثير و أمن الضرر.

هذه عقائدنا التي نسب مخالفونا خلافها إلينا، و افتروا بذلك علينا، و الله وليّ التوفيق.

تمت الرسالة، و الصلاة على خاتم الرّسائل، و آله ذوى الشرف و الكمال و البسال.

ص: ٥٤٤

(٤) رساله حسنيّه در بيان اعتقادات عقليّه و ذكر عبادات شرعيّه نقلیه

تأليف عزّ الدين بن جعفر بن شمس الدين الآملي (ق ١٠)

[خطبه]

بسم الله الرحمن الرحيم، و به تفتى حمد بي حدّ، و تنای بي عدّ، مرّ واجب الوجودى را سزاست كه نظام اصول را فيض وجود اوست، و انتظام فصول از لطف غير محدود اوست. مبدعى كه ابداع ممكنات، و اختراع مخلوقات به قبضه قدرتش مربوط است. معيذى كه احياى اموات، و اعاده معدومات به علم و حكمتش منوط است.

و صلوات متواليات، و تسليمات متواترات بر آن سيّد و سرور، و بهتر و مهتر كه آيه: (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)<sup>١٣</sup> بيان نکته‌ای است از كمال ذات او، و دلالت (وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) شرح نقطه‌ای است از جلال صفات او.

و بر آل اطهار، و عترت اخيار، كه ائمه دين، و هداة راه يقين، و نجوم اهل آسمان و زمين اند.

اما بعد: اين رساله‌ای است مسمّى به «رساله حسنيّه در بيان اعتقادات عقليّه و ذكر عبادات شرعيّه نقليه» بر سبيل ايجاز و اختصار، نه اطّناپ و إكتنار، به اشارت خدّام بارگاه گردون اشتباه، حكومت پناه، معدلت دستگاه، امير عدل اعظم. جامع المكارم و الشيم، قالع رايات الظلم و الجهل، رافع آيات العدل و العدل، ما حى آثار البدعة، حامى انوار الشريعة، مظهر

طریق الدین القدیم، موضح سبیل الشرع المستقیم، مبتدع أمراء الزمان، وکیل السلطنه بدار المرز مازندران، المؤید بالسعادات و الکمالات و المنن ، تاجا للکلمه و المعدله و الاجلال، آقا حسن، أحسن الله فی الدارین أحواله، و ختم بالصالحات أعماله، و زاد أنصاره، و ضاعف اقتداره. بیت:

باشد ذات تو که او واسطه امن و امانست

تا هست جهان در کنف امن و امان

در سلک تحریر منظّم گشت، اگر در حیّز قبول خدام مقرون گردد، غایت مسؤل و نهایت مأمول خواهد بود، إن شاء الله تعالی.

این رساله مشتمل است بر مقدمه و دو باب، و الله الهادی الی الصواب.

ص: ۵۴۵

مقدمه

بدان که ایمان واجب است بر هر مکلف، و ایمان آن است که مکلف اعتقاد کند به دل و اقرار کند به زبان به هستی باری تعالی، و صفات او، و به عدل و حکمت او، و به نبوت انبیاء، و به امامت ائمه، و به معاد، و به آنکه هرچه پیغمبر از خدای تعالی به خلقان آورده همه حق است.

و مکلف بر ایمان آن کس است که او را آن مقدار عقل باشد که آنچه در ایمان معتبر است تواند فهمید و دانست، خواه بالغ شرعی باشد و خواه نباشد.

و اسلام آن است که مکلف اظهار کلمه شهادت کند، و چیزی که از ضروریات دین است مثل نماز و روزه و مانند آن آن را انکار نکند.

پس هر مکلف که اظهار کلمه شهادت برین وجه نکند مسلمان نباشد، و هر مکلف که به دل اعتقاد نکند و به زبان اقرار نکند بر آن چیزهایی که گذشت مؤمن نباشد.

و می باید که این اعتقادات یقینی باشد، و یقین آن اعتقاد است که راست باشد نه خطا، و در آنجا ترددی نباشد، و شبهه مخالف زایل بگردد.

باب اول در بیان اعتقادات عقلیه

که ایمان عبارت از آن است، و چون ارکان ایمان که آن را اصول دین گویند پنج بود: توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد، این ابواب بر پنج رکن مرتب شد:

## رکن اول در بیان توحید

بدان که توحید آن است که مکلف اعتقاد کند به هستی خدا، و صفات ثبوتیه و سلبيه وی، و در این رکن مقدمه و سه فصل [است]:

### مقدمه

بدان که هرچه در ذهن کسی در آید خالی از آن نباشد که او را هستی لازم باشد و نیستی ممکن نباشد، یا هستی و نیستی هر دو ممکن باشد.

آنچه او را هستی لازم باشد و نیستی ممکن نباشد، آن را واجب الوجود خوانند، و آن خدای تعالی باشد.

و آنچه او را نیستی لازم باشد و هستی ممکن نباشد، آن را ممتنع الوجود گویند، چون در

ص: ۵۴۶

آمدن آسمان و زمین در بیضه<sup>۱۴</sup> چنانچه آسمان و زمین خورد نشود و بیضه بزرگ نشود!

و آنچه آن را هستی و نیستی هر دو ممکن الوجود نامند، مثل آسمان و زمین و آدمی و سایر عالم.

و از این سخنان معلوم شد که هرچه موجود است یعنی هستی دارد بر دو قسم است:

یکی واجب الوجود، و دیگری ممکن الوجود.

و نیز پوشیده نیست که وجود ممکن الوجود یعنی هستی وی از نفس وی نیست، بلکه از غیر وی است.

## فصل اول در بیان وجود و هستی باری تعالی

بدان که خدای باری تعالی واجب الوجود است، و موجود است، که اگر موجود نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود نباشد، زیرا که در مقدمه مقرر شد که هرچه موجود است بر دو قسم است: واجب الوجود، و ممکن الوجود، و نیز

مقرر شد که وجود ممکن الوجود از غیر اوست، پس اگر واجب الوجود نباشد ممکن الوجود نیز نخواهد بود، به جهت آنکه بر تقدیری که واجب الوجود نباشد آن غیر که وجود ممکن الوجود از اوست نیز نخواهد بود، پس اگر واجب الوجود نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود نباشد اصلاً، و این خلاف واقع است. پس واجب الوجود که خدای تعالی است موجود باشد.

<sup>۱۴</sup> (۱). مقصود قرار گرفتن جهان خلقت درون یک تخم مرغ به کیفیتی که نویسنده گوید: است که عقلا و خارجا ممتنع است.

[۱] مسأله: چون مبین شد که واجب الوجود موجود است، لازم است که قدیم و ازلی باشد، یعنی هستی او را اول نباشد و ابدی باشد، یعنی وجود او را نهایت و آخر نباشد، و باقی باشد یعنی وجود او را بقاء و استمرار باشد، و سرمدی باشد یعنی عدم را که نسبی است هرگز بر وجود و هستی او راه نباشد، زیرا که اگر نیستی را بر وجود او راه باشد بو وجهی از وجوه واجب الوجود نباشد، بلکه ممکن الوجود باشد، و این باطل است، پس ازلی، و ابدی، و باقی، و سرمدی باشد.

### فصل دوم در بیان صفات ثبوتیه

یعنی صفاتی که لایق ذات باری تعالی است، [و] موصوف است به آن.

[۱] مسأله: خدای تعالی قادر است، یعنی تواناست.

ص: ۵۴۷

قادر آن است که فعل و ترک او به اراده و اختیار او باشد، یعنی اگر خواهد کند، و اگر نخواهد نکند.

بدان که هرچه از او فعل صادر شود اگر ترک آن فعل ممکن باشد از او، آن را قادر و فاعل مختار خوانند، و اگر ترک آن فعل ممکن نباشد از او، آن را موجب خوانند مثل آتش در سوزانیدن.

و چون این مقرر شد بیاید دانست که حکماء در این مسأله خلاف کرده اند، و مذهب ایشان آن است که خدای تعالی موجب قادر نیست، و این مذهب باطل است، و حق آن است که قادر است و موجب نیست، که اگر موجب باشد و قادر نباشد عاجز باشد و در مرتبه جمادات باشد، چون آتش و آب و مانند آن، و این نقص است، و نقص بر خدای تعالی روا نباشد، زیرا که خدای را نشاید، پس خدای تعالی قادر باشد.

دیگر آنکه اگر خدای تعالی موجب باشد لازم آید که عالم اثر اوست و قدیم باشد، زیرا که اثر موجب هرگز جدا نمی‌شود از آن موجب، و چون ثابت شد که خدای تعالی قدیم است، پس اگر موجب باشد اثر وی که عالم است هرگز از او جدا نشود، پس لازم آید که عالم نیز قدیم باشد، چنانکه خدای تعالی قدیم است، و حال آنکه عالم حادث است، و غیر از خدای تعالی هیچ چیز قدیم نیست. پس معلوم شد که خدای تعالی قادر است و موجب نیست.

بجان که خدای تعالی قادر است بر همه ممکنات، زیرا که آنچه سبب تعلق قدرت اوست به ممکنات امکان است، یعنی ممکن بودن ممکنات و امکان مشترک است در همه ممکنات، پس قدرت خدای تعالی به همه ممکنات تعلق گیرد.<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۵</sup> نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، پنج رساله اعتقادی، ۱ جلد، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه.ش.



[۳] مسأله: خدای تعالی عالم است، یعنی دانا است و چیزها نزد او ظاهر و حاضر است، زیرا که ثابت شد که خدای تعالی قادر است، و قادر آن است که فعل او به اراده و خواهش او باشد، و اراده و خواهش چیزی بی آنکه او را داند ممکن نیست.

دیگر آنکه افعال غریبه که مشتمل بر خواصّ عجیبه و منافع کثیره است، مثل آفریدن آسمان و زمین و انواع مرکبات و غیر آن از خدای تعالی صادر شده، و هرکه از او فعلهای چنین صادر شود بالضرّوره عالم و داناست، پس خدای تعالی عالم باشد.

[۴] مسأله: آنکه اگر خدای تعالی عالم نباشد جاهل باشد، و جهل نقص است، و نقص بر خدای تعالی روا نیست چنانکه گذشت، پس خدای تعالی عالم باشد.

و علم خدای تعالی متعلق است به همه معلومات کلیّات و جزئیّات، معدمات و موجودات، و آنچه بود و آنچه خواهد بود، زیرا که نسبت ذات خدای تعالی به همه مساوی است، پس اگر بعضی را نداند ترجیح بلا مرجّح از جهل لازم آید، و جهل نقص است، و نقص بر خدای تعالی روا نیست چنانکه گذشت.

ص: ۵۴۸

[۵] مسأله: خدای تعالی حیّ است، یعنی زنده است زیرا که اگر حیّ نبود، قادر و عالم نبود، و حال آنکه ثابت شد که قادر و عالم است، پس حیّ باشد.

[۶] مسأله: خدای تعالی مرید است، یعنی داناست به مصلحت فعل، و کاره است یعنی داناست به مصلحت ترک فعل، زیرا که خدای تعالی تخصیص کرد فعل خود را به وقت خاص و تخصیص کرد ترک فعل خود را به وقت دیگری و حال آنکه قادر است بر فعل و ترک در همه اوقات، پس تخصیص فعل را به آن وقت خاص و تخصیص ترک را به آن وقت دیگر سببی می باید که موجب این تخصیص باشد، و این سبب نیست الا اراده و کراهت است، پس خدای تعالی مرید و کاره باشد.

دیگر آنکه ثابت شد که خدای تعالی عالم است به همه چیزها، پس عالم باشد به مصلحت فعل و مصلحت ترک فعل، پس خدای تعالی مرید و کاره باشد.

دیگر آنکه خدای تعالی امر کرده بندگان را به طاعت و نهی کرده از معصیت، و امر دلالت می کند بر اراده و نهی دلالت می کند بر کراهت، پس خدای تعالی مرید و کاره باشد.

[۷] مسأله: خدای تعالی مدرک است، یعنی عالم است به مدرکات، و مدرکات آن چیزهاست که دریافته شود به یکی از حواس.

و سمیع است، یعنی داناست به مسموعات و مسموعات آن چیزهاست که آن را شنوند.

و بصیر است، یعنی عالم است به مبصرات یعنی چیزهایی که آن را ببینند، زیرا که ثابت شد که خدای تعالی عالم است به جمیع معلومات، و از جمله مدرکات معلومات و مسموعات و مبصرات است، پس مدرک و سمیع و بصیر باشد.

دیگر آنکه قرآن دلالت می‌کند بر آنکه خدای تعالی مدرک و سمیع و بصیر است، چنانکه: **(وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ)**<sup>۱۶</sup> یعنی خدای تعالی داناست به دیدنیها، چنانکه فرموده: **(وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)**<sup>۱۷</sup> یعنی خدای تعالی می‌داند آنچه آن را می‌بیند.

[۸] مسأله: خدای تعالی متکلم است، یعنی آفریننده حرفهاست در جسم جامد، چنانکه حروف [ی] چند در درخت زیتون آفرید تا با موسی کلیم الله - علی نبینا و علیه السلام - سخن گفت.

و دلیل بر آنکه خدای تعالی متکلم است آن است که آفریدن حروف در جسم جامد ممکن است، خدای تعالی قادر است بر همه ممکنات، پس قادر باشد بر ایجاد حروف در جسم جامد، و خدای تعالی در قرآن خبر داده که **(وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا)**<sup>۱۸</sup> یعنی خدای

ص: ۵۴۹

تعالی سخن آفرید در درخت تا با موسی - علی نبینا و علیه السلام - سخن گفت، و هرچه خدای تعالی به آن خبر داده است حق است، پس خدای تعالی متکلم باشد.

[۹] مسأله: خدای تعالی صادق است، یعنی کلامش از خبر وعده و وعید همه راست است، زیرا که دروغ قبیح است، و نقص است، و خدای تعالی منزّه است از فعل قبیح و نقص.

و دیگر آنکه اگر کذب بر خدای تعالی روا باشد اثبات نبوت انبیاء نتوان کرد، و مکلفان را اعتماد بر وعد و وعید و اخلو او نماند، پس اقدام بر اطاعت و عبادت و متابعت پیغمبران نماند، پس تکلیف و فرستادن پیغمبران بی‌فایده و عبث شود.

### فصل سوم در صفات سلبيه

یعنی صفاتی که خدای تعالی منزّه و مقدّس است از آن، و روا نباشد که ذات مقدّس او را به آن نسبت کنند.

[۱۰] مسأله: خدای تعالی واحد است، یعنی یکی است و او را شریکی و نظیری نیست و مثل و مانندی، یکتای بی‌همتا است، زیرا که اگر او را شریک باشد تواند بود که یکی از ایشان خواهد که جسم معین مثل آسمان متحرک باشد، و دیگری خواهد که همان جسم ساکن باشد:

پس اگر مراد هر دو بر آید لازم آید، که یک جسم در یک وقت متحرک باشد و هم ساکن، و عجز هر دو نیز لازم آید، و اینها محال است، پس خدای تعالی یکی باشد و او را شریک نباشد.

<sup>۱۶</sup> (۱). الانعام: ۱۰۳

<sup>۱۷</sup> (۲). الشوری: ۱۱

<sup>۱۸</sup> (۳). النساء: ۱۶۴

دیگر آنکه خدای تعالی فرمود که : (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)<sup>۱۹</sup> یعنی بگو ای محمد که خدای تعالی یکی است و او را شریک نیست.

و نیز فرمود که (أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ)<sup>۲۰</sup> یعنی به درستی و راستی که نیست خدای شما إلا یکی. و فرمود که: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)<sup>۲۱</sup> یعنی اگر در آفرینش آسمان و زمین خدای دیگر می بود غیر از خدای تعالی، نظام وجود آسمان و زمین فاسد و مختل بودی. و نیز فرمود که: (فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)<sup>۲۲</sup> یعنی بدان ای محمد که نیست خدای الا یکی.

[۱۱] مسأله: خدای تعالی مرکب نیست، و مرکب آن است که او را جزء باشد، و او موجود نشود الا بعد از آنکه اجزاء پیدا شوند و به هم ترکیب کرده شوند، پس اگر خدای مرکب باشد محتاج باشد در هستی خود به آن اجزاء، و هرچه در وجود خود محتاج باشد به غیر خود ممکن الوجود بود، پس اگر خدای تعالی مرکب باشد ممکن الوجود بود، و این باطل است، زیرا که خدای تعالی واجب الوجود است، پس مرکب نه باشد.

ص: ۵۵۰

[۱۲] مسأله: چون مبین شد که خدای تعالی مرکب نیست، ظاهر شد که جسم نباشد، زیرا که جسم آن مرکب را گویند که او را قسمت توان کرد در طول و عرض و عمق، پس اگر خدای تعالی جسم باشد مرکب باشد، و ثابت شد که مرکب نیست، پس جسم نباشد.

و از این اینجا معلوم شد که قول مجسمه، یعنی آنها که می گویند خدای تعالی جسم است، باطل است.

[۱۳] مسأله: خدای تعالی جوهر نیست، و جوهر آن ممکن الوجودی است که در وجود محتاج به محل باشد که در آنجا حلول کند یعنی در آید، و چون ثابت شد که خدای تعالی واجب الوجود است و ممکن الوجود نیست، پس جوهر نباشد.

[۱۴] مسأله: خدای تعالی عرض نیست، و عرض آن ممکن الوجودی است که در وجود خود محتاج باشد به محلی که در آنجا حلول کند، چون سفیدی و سیاهی و شیرینی و ترشی و مانند آن، زیرا که اگر خدای تعالی عرض باشد ممکن الوجود باشد، و این باطل باشد، زیرا که خدای واجب الوجود است، پس عرض نباشد.

[۱۵] مسأله: خدای تعالی متحد نیست به غیر، و اتحاد آن است که دو موجود یکی شوند بی زیادت و نقصان، و چون ظاهر و روشن است نزد عقل که ممکن نیست که دو موجود یکی شوند و أصلاً زائد و ناقص نشود، زیرا که زیادت و نقصان خواهد بود، البته معلوم است که خدای تعالی متحد نیست.

دیگر آنکه اگر خدای تعالی متحد شود به غیر، آن غیر اگر واجب الوجود باشد آنچه حاصل شود بعد از اتحاد اگر واجب الوجود باشد لازم آید که ممکن الوجود شده باشد، و اگر ممکن الوجود باشد لازم آید که واجب ممکن شده باشد، و اگر

<sup>۱۹</sup> (۱). التوحید: ۱

<sup>۲۰</sup> (۲). الکهف: ۱۱۰

<sup>۲۱</sup> (۳). الانبیاء: ۲۲

<sup>۲۲</sup> (۴). محمد: ۹

هر دو به حال خود باشند اتحاد حاصل نشده باشد، زیرا که اتحاد آن است که دو موجود یکی شوند بر وجهی که زیاده و نقصان نشود، پس معلوم شد که ممکن نیست، پس خدای تعالی متحد نباشد.

[۱۶] مسأله: خدای تعالی متحییّ نیست، یعنی در مکان و جایی نیست، و در جهت نیست، و در طرف نیست، زیرا که هر چه در مکان یا در جهت است البته جسم خواهد بود یا جوهر، و ثابت شد که خدای تعالی جسم و جوهر نیست، پس در مکان و در جهت نباشد.

و از اینجا معلوم شد که قول مجسّمه<sup>۲۳</sup> که می گویند خدای تعالی بر عرش نشسته است، و قول کرامیه<sup>۲۴</sup> که می گویند خدای تعالی در جهت فوق است، یعنی در طرف بالاست باطل و

ص: ۵۵۱

فاسد است.

[۱۷] مسأله: خدای تعالی در محل نیست، و حلول بر وی روانیست، و حلول آن است که چیزی در چیزی در آید بر وجهی که اگر آن چیز دیگر نباشد آن چیز دیگر نیز نتواند بود. چون رنگ و بوی و طعم که در جسم حلول کند، زیرا که اگر خدای تعالی در محل بودی، و حلول بر وی روا بودی، لازم آید که خدای تعالی در وجود خود محتاج بودی به آن محل و او را بی آن محل وجود و هستی نبودی، پس خدای تعالی ممکن الوجود بودی و این باطل است، زیرا که واجب الوجود است، پس در محل نباشد و حلول بر وی روا نباشد.

و از اینجا معلوم شد که قول حلولیّه یعنی آنها که حلول بر خدای تعالی جائز می دانند چون بعضی صوفیّه که می گویند خدای تعالی حلول می کند در دلهای اهل عرفان، و قول نصاری که می گویند خدای تعالی حلول کرده در عیسی - علیه السلام - باطل است.

[۱۸] مسأله: لذت و ألم بر خدای تعالی روا نیست، زیرا که لذت دریافتن چیزی است که موافق مزاج باشد، و ألم دریافتن چیزی است که مخالف مزاج باشد، و مزاج مستلزم جسمیت است. پس اگر لذت و ألم بر خدای تعالی روا باشد لازم آید که خدای تعالی جسم باشد، و ثابت شد که خدای تعالی جسم نیست، پس لذت و ألم بر وی روا نباشد.

[۱۹] مسأله: خدای تعالی محلّ حوادث نیست، یعنی روا نیست که حوادث باشد مثل حرکت و سکون و قیام و قعود و مانند آن در خدای تعالی حلول کند، زیرا که اگر حوادث در وی حلول کند متغیر شود، و هر چه متغیر شود ممکن الوجود باشد، و خدای تعالی واجب الوجود است، پس محلّ حوادث نباشد.

<sup>۲۳</sup> (۱). فرقه‌ای هستند که به ظاهر قابل تأویل برخی آیات قرآن و روایات استناد کرده و معتقدند واجب الوجود همچون دیگر مخلوقات دارای جسم بوده و از اعضاء و جوارح همچون دیگر مخلوقات برخوردار است.

<sup>۲۴</sup> (۲). پیروان محمد بن کرام (متوفی ۲۵۵ هـ) را گویند که معتقد به صفات پروردگاری برای واجب الوجود بود، لیکن در نهایت به تجسم پروردگار رسید، گفته می‌شود اعتقاد او بر این بوده است که پروردگار از دو سمت زیر و بالا دارای حدّ و پایانی می باشد، و او بر روی عرش خود مستقر می‌باشد و احدی الذات و احدی الجوهر بوده و از سمت بالا حدّ او مماس با عرش است پیروان او در قرن سوم و چهارم از نفوذ فراوانی در خراسان برخوردار بود.

[۲۰] مسأله: خدای تعالی دیدنی نیست، و دیدن به چشم به او تعلق نمی گیرد نه در دنیا و نه در آخرت، زیرا که هرچه دیده می شود می باید که در مکان و در جهت باشد، و خدای تعالی در مکان و در جهت نیست، پس دیده نشود.

و دیگر خدای تعالی فرموده: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)<sup>۲۵</sup> یعنی هیچ چشم او را در نمی یابد و نمی بیند. و فرمود: (لَنْ تَرَانِي) یعنی هرگز مرا نخواهی دید ای موسی.

[۲۱] مسأله: اشاعره که پیشوایان مذهب سنّیان اند مخالف کردند در این مسأله با خدای تعالی، با انبیاء و اولیاء و جمیع علماء و عقلاء از اهل شرع و حکماء، انکار عقل و نقل کرده گفتند که خدای تعالی دیدنی است در آخرت، و مؤمنان او را خواهند دید، و چون بطلان

ص: ۵۵۲

مذهب و اعتقاد ایشان در غایت ظهور است در دفع شبهات ایشان حاجت به تطویل نیست.<sup>۲۶</sup>

[۲۲] مسأله: خدای تعالی غنی است، یعنی محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات، که اگر محتاج باشد ممکن الوجود باشد و حال آنکه واجب الوجود است، پس محتاج نباشد.

و دیگر آنکه حاجت نقص است، و خدای تعالی منزّه است از جمیع نقائص، پس محتاج نباشد.

### رکن دوم در بیان عدل

عدل آن است که مکلف اعتقاد کند که فعل خدای تعالی همه حسن است، یعنی خوبست و م شتمل بر حکمت و مصلحت است، و منزّه است از فعل قبیح و خلل به واجب.

و بدان که هر فعلی که از کسی صادر شود اگر آن کس به جهت فعل مستحقّ مذمّت شود نزد عقل آن فعل را حرام و قبیح گویند، مثل دروغ و خیانت و ظلم و مانند آن.

و اگر به جهت آن فعل مستحقّ مدح شود و به ترک مستحقّ مذمّت شود آن را واجب گویند، چون صدق و عدل و ردّ امانت و مثل آن.

و اگر به آن فعل مستحقّ شود و به ترک مستحقّ مذمّت نشود آن را مندوب گویند، چون احسان و خیر و هرچه به آن ماند.

<sup>۲۵</sup> (۱). الانعام: ۱۰۳

<sup>۲۶</sup> (۱). علامه حلی (ره) در «کشف المراد فی تجرید الاعتقاد» در پاسخ به اشاعره و اعتقاد آنان به رؤیت چنین می گوید: اعلم أنّ أكثر العقلاء ذهبوا إلى امتناع رؤيته تعالی، و المجسّمه جوزوا رؤيته لاعتقادهم أنّه تعالی جسم، و لو اعتقدوا تجرده لم تجز رؤيته عندهم، و الاشاعرة خالفوا العقلاء كافة هنا و زعموا أنّه تعالی مع تجرده تصحّ رؤيته.

و الدلیل علی امتناع الرؤیه أنّ وجوده يقتضی تجرده و نفی الجهه و الحیز عنه، فینتفی الرؤیه عنه بالضرورة لأنّ کلّ مرئی فهو فی جهه یش ار إلیه بأنّه هنا أو هناك و یكون مقابلا أو فی حکم المقابل، و لما انتفی هذا المضی عنه تعالی انتفت الرؤیه

و اگر به آن فعل مستحق مدح و ذم هیچ کدام نشود و به ترک آن فعل مستحق مدح شود آن را مکروه گویند، مثل خوردن طعام در بازار پیش مردم، و بول کردن ایستاده و مانند آن.

و اگر به آن فعل و ترک نه مستحق مدح شود و نه ذم آن را مباح خوانند، چون چیزهایی که موجب حرام و سنت و مکروه نباشد مثل خوردن میوه حلال به جهت تفکّه و لذت و سیر کردن و مانند آن.

و مخفی نیست که عقل حکم می‌کند بر حسن بعضی افعال مثل عدل و احسان و بر قبیح بعضی افعال مثل خیانت و ظلم و دروغ و خلف وعده و مانند آن، و از این جهت است که آنها که اقرار به شرع ندارند چون ملاحده و مانند ایشان حکم بر حسن و قبیح افعال می‌کنند.

ص: ۵۵۳

[۲۳] مسأله: خدای تعالی عادل و حکیم است، یعنی افعال وی همه حسن است و فعل قبیح یعنی بد نمی‌کند چون ظلم و کذب و خلف وعده و مانند آن نمی‌کند و از وی صادر نمی‌شود، و خلل به واجب نمی‌کند یعنی آنچه لایق حکمت اوست چون فرستادن پیغمبران، و کتاب، و ثواب دادن مطیعان، و وفا کردن وعده‌ها آن را می‌کند و خلاف آن نمی‌کند، زیرا که فعل قبیح و خلل به واجب نقص است، و خدای تعالی منزّه است از نقص، زیرا که ناقص خدای را نشاید.

دیگر آنکه فعل قبیح و خلل به واجب کسی کند [که] جاهل باشد یا محتاج باشد به آن، و خدای تعالی جاهل نیست و عالم است به جزئیات و کلیات، و محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات، پس فعل قبیح و خلل به واجب نکند.

دیگر آنکه اگر جائز باشد که فعل قبیح از خدای تعالی صادر شود اعتماد بر وعد و وعید وی نمانند و اثبات نبوت انبیاء نتوان کرد.

دیگر آنکه قرآن دلالت می‌کند بر آنکه خدای تعالی فعل قبیح نمی‌کند، چنانکه فرمود: (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ)<sup>۲۷</sup>

یعنی پروردگار تو ظلم نمی‌کند بر بندگان خود

و فرمود: (وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ)<sup>۲۸</sup> یعنی خدای تعالی بر کفر بندگان راضی نیست و از این اینجا ظاهر شد که قول اشاعره باطل است، و چون ثابت شد که خدای تعالی فعل قبیح نمی‌کند، ظاهر شد که اراده قبیح نمی‌کند، زیرا که اراده قبیح نیز قبیح است.

[۲۴] مسأله: هر فعلی که خدای تعالی می‌کند به جهت حکمتی و غرض و فایده می‌کند، زیرا که اگر بی فایده و غرض و حکمت باشد عبث باشد، و عبث قبیح است، و خدای تعالی قبیح نکند چنان که گذشت

<sup>۲۷</sup> (۱). فصلت: ۴۶

<sup>۲۸</sup> (۲). الزمر: ۷

و نیز در قرآن فرمود که : (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) <sup>۲۹</sup> یعنی شما پندارید و گمان برید که شما را عبث و بی فایده آفریدیم؟ بلکه از برای فایده آفریدیم.

اما می باید دانست که آن فایده راجع به بندگان می شود زیرا که خدای تعالی در ذات و در صفات غنی است و محتاج نیست.

[۲۵] مسأله: أفعال بندگان از خیر و شر همه از بندگان صادر می شود به اراده و اختیار ایشان، که اگر أفعال بندگان از خدای تعالی صادر شود و بندگان را قدرت و اختیار نباشد، چنانکه اشاعره می گویند، لازم که فرق نباشد میان افتادن کسی از بلندی و به زیر آمدن از آنجا

ص: ۵۵۴

به نردبان، و لازم آید که امر و نهی باطل و عبث باشند، و لازم آید که کفر و معصیت که از بندگان صادر می شود فعل خدا باشد، و خدای تعالی این افعال در ایشان آفریده باشد و باز ایشان را بدین افعال عذاب کند در دوزخ، و این ظلم و قبیح است، و خدای تعالی ظلم و قبیح نکند.

دیگر آنکه خدای تعالی أفعال بندگان را اسناد به ایشان کرده چنانکه فرموده : (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) <sup>۳۰</sup> و فرمود: (الَّذِينَ كَفَرُوا) <sup>۳۱</sup> و فرمود (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) <sup>۳۲</sup> و از این باب آیات بسیار است، پس اگر این افعال از ایشان صادر نشده باشد اسناد به ایشان نمی کرد، پس معلوم شد که خود اشاعره که می گویند همه افعال از خیر و شر و ظلم و کفر و فساد از خداست و بنده را هیچ قدرت و اختیار نیست باطل است و مهمل.

[۲۶] مسأله: چون ثابت شد که خدای تعالی عادل و حکیم است، ثابت شد که هرچه لطف است نسبت به بندگان همه را می کند در حق ایشان و خلل به آن نمی کند، و لطف چیزی است که بندگان را نزدیک گرداند به طاعت و دور گرداند از معصیت، و بنده را از قدرت و اختیار بیرون نبرد مانند فرستادن پیغمبران، و نصب کردن امامان، و تکلیف کردن مکلفان و مانند آن، زیرا که خدای تعالی خلق را برای فایده آفریده و آن فایده بی آنکه در حق ایشان لطف کند حاصل نمی شود، و قادر است بر فعل لطف، پس فعل لطف واجب باشد بر وی، یعنی لایق حکمت باشد، و آنچه لایق حکمت اوست اگر نکند نقض غرض کرده باشد، و نقض غرض قبیح است، پس خدای تعالی از این منزّه است، پس خدای تعالی در حق بندگان لطف کرده باشد.

[۲۷] مسأله: از جمله الطاف تکلیف است، و تکلیف آن است که خدای تعالی الزام کند بر بندگان را و واجب گرداند آنچه ایشان را در وی مشقت باشد، چون مقرر شد که لطف آن است که بنده را نزدیک گرداند به طاعت و دور گرداند از معصیت، و ظاهر است که تکلیف از این قبیل است که نزدیک می گرداند بنده را به طاعت و دور گرداند از معصیت، پس

<sup>۲۹</sup> (۳). المؤمنون: ۱۱۵

<sup>۳۰</sup> (۱). البقرة: ۲۲۷

<sup>۳۱</sup> (۲). آل عمران: ۹۰

<sup>۳۲</sup> (۳). السجدة: ۱۷

تکلیف از جمله الطاف باشد، و چون ثابت شد که لطف بر خدای تعالی واجب است و لایق حکمت اوست، پس تکلیف کردن مکلفان واجب باشد بر خدای تعالی و لایق حکمت او باشد، و خدای تعالی خلل به واجب نمی کند، پس تکلیف کرده باشد بندگان.

ص: ۵۵۵

### رکن سوم در بیان نبوت یعنی پیغمبر

و پیغمبر آن انسانی است که خبر دهد از خدای تعالی، و در میان خدا و آن انسان واسطه بشری نباشد.

[۲۸] مسأله: فرستادن پیغمبران حق است، و لطف واجب است بر خدای تعالی، پس فرستادن پیغمبران واجب باشد بر خدای تعالی.

اما آنکه فرستادن پیغمبر لطف ظاهر است، زیرا که چون در میان مردم کسی باشد که مؤید باشد از نزد خدای تعالی به معجزات و آیات، و از برای ایشان حلال و حرام، و خیر و شر، و طاعت و معصیت را بیان کند از خدای تعالی، و ایشان را امر و نهی کند، البته به طاعت نزدیک تر و از معصیت دورتر خواهند بود، پس فرستادن پیغمبران لطف باشد. و اما آنکه لطف بر خدای تعالی واجب است گذشت، پس فرستادن پیغمبران واجب باشد.

[۲۹] مسأله: واجب است که پیغمبر معصوم باشد از همه گناهان، کبیره و صغیره، عمدا و سهوا، پیش از نبوت و بعد از نبوت، از اول عمر تا آخر عمر.

و عصمت صفتی است که خدای تعالی از لطف بنده خود را خبر می دهد تا آن بنده میل و قصد نکند به سوی فعل معصیت و ترک اطاعت، با آنکه بنده قادر باشد بر فعل معصیت و ترک طاعت.

و دلیل بر وجوب عصمت پیغمبران آن است که اگر معصوم نباشد اعتماد بر اخبار و امر و نهی و وعد و وعید او نماند، و کسی او را تمکین نکند، و به اقوال و افعال او اعتماد نکند، و از دلهای مردم ساقط و پست گردد، و آنچه از خدای تعالی خبر دهد مقبول نیفتد، پس فرستادن وی عبث شود، و لازم آید که خدای تعالی فعل عبث کرده باشد در فرستادن وی، و عبث بر خدای تعالی روا نیست. پس عصمت پیغمبران واجب باش.

و از اینجا ظاهر شد که آنچه مخالفان می گویند که عصمت پیش از نبوت، و از صغیره در حال نبوت سهوا شرط نیست باطل است.

و بعضی مخالفان گویند: که معصوم بر فعل معصیت و ترک طاعت قادر نیست.

و این قول باطل است، زیرا که اگر معصوم را قدرت بر فعل معصیت و ترک طاعت نباشد مکلف نباشد، و او را به ترک معصیت و فعل طاعت ثواب نباشد، و این اعتقاد اختیار نمی کند الا کسی که ایمان و عقل ندارد.



[۳۰] مسأله: واجب است که پیغمبر منزّه باشد از عیوب خلقی مثل کوری و کوری و غیر آن، و از رذایل خلقی چون کج خلقی و بخل و بددلی و امثال آن، و از نقائص فعلی مثل صفت حیاکت و حجامت و مانند آنکه، اگر نه چنین باشد او را و افعال و اقوال او را اعتبار نکنند،

ص: ۵۵۶

خصوصاً کسانی که از این عیوب میرا باشند، پس فرستادن او عبث باشد.

[۳۱] مسأله: واجب است که پیغمبر از امت خود افضل باشد، و در میان امت او بهتر از او و مساوی نیز نباشد، و اگر نه تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح بلا مرجح لازم آید، و نیز افضل با آن مساوی مطیع و منقاد او شود، پس ارسال او عبث شود نسبت به آن افضل و مساوی.

[۳۲] مسأله: پیغمبران افضل از ملائکه اند چنانکه خدای تعالی می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ<sup>۳۳</sup>

یعنی به درستی و راستی که خدای تعالی برگزیده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جمیع اهل عالم از ملائکه و جن و انس.

[۳۳] مسأله: محمد بن عبد الله، بن عبد المطلب، بن هاشم، بن عبد مناف، صلی الله علیه و آله رسول خدا و پیغمبر به حق است، زیرا که آن حضرت دعوی نبوت کرد، و معجزات از وی صادر شد بر طبق دعوی وی، و هرکه دعوی نبوت کند و از وی معجزه ظاهر شود بر طبق دعوی وی پیغمبر بحق باشد.

و معجزه آن چیزی است که ظاهر شود از کسی مخالف عادت مردم، مطابق دعوی آن کس، مقرون به تحدی، و عاجز گرداند سایر مردمان را از مثل آن.

و معنی تحدی آن است که آن کس که معجزه از وی ظاهر شود گوید مردم را که اگر شما در این کار من شک دارید و تصدیق نمی کنید مثل این کار من ظاهر کنید، و ایشان عاجز شوند و نتوانند که مثل آن ظاهر کنند.

و دعوی نبوت آن حضرت، و ظاهر شدن معجزه از دست وی معلوم است به تواتر و در این شک نیست، و معجزات آن حضرت بسیار است چون قرآن که بلغا و فصحای عرب را چنانکه خدای تعالی در قرآن می فرماید که:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی اگر شما در شک آید از آنچه فرستادیم بر بنده خود، پس بیارید یک سوره مثل این ق رآن، و ایشان همه عاجز شدند و نتوانستند که یک سوره که عبارت از سه آیه است بیارند، با آنکه در غایت فصاحت و بلاغت بودند، و خدای تعالی از عجز ایشان خبر داده در قرآن که:

(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) <sup>۳۴</sup> یعنی بگو ای محمد که اگر اتفاق کنند جن و انس و بر آنکه مثل این قرآن را بیارند، نتوانند که مثل این قرآن بیارند اگرچه بعضی معاون و مددکار بعضی باشند، و

ص: ۵۵۷

تا غایت قرآن در میان مردم است و خواهد بود تا قیامت، و هیچ کس از عرب و عجم مثل آن ترکیب نمی تواند کرد.

[۳۴] مسأله: پیغمبر ما - صلی الله علیه و آله - خاتم پیغمبران است، یعنی آخر ایشان است و بعد از آن حضرت تا قیامت دیگر پیغمبر نخواهد بود، چنانکه خدای تعالی فرموده: (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) <sup>۳۵</sup> یعنی محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - رسول خدا و آخر پیغمبران است.

و نیز حضرت فرموده که: (لا نبی بعدی) <sup>۳۶</sup> یعنی بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

[۳۵] مسأله: در میان علماء اختلاف است درین مسأله که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بعد از تکلیف و پیش از بعثت در دین کدام پیغمبر بود، و خدای تعالی را به کدام دین عبادت می کرد؟

بعضی گفتند: بر دین حضرت ابراهیم علیه السلام،

و بعضی گفتند: بر دین حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام، و بر دین هود علیه السلام نیز گفتند،

و بعضی گفتند: بر دین خود که بدان مبعوث خواهد شدن اما بدان مأمور نبود که به خلق رساند، بلکه مأمور بود که به آن عمل کند. و حق این است!!

### رکن چهارم در بیان امامت

امام آن کس است که حاکم و مهتر باشد بر جمیع مکلفان در امور دینی و دنیوی بر سبیل نیابت از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله -، و از این اینجا معلوم است که دو کس را در یک زمان امامت نباشد، زیرا که [امام] آن کس است که

<sup>۳۴</sup> (۲). الإسراء: ۸۸

<sup>۳۵</sup> (۱). الاحزاب: ۴۰

<sup>۳۶</sup> (۲). یکی از احادیث متواتر و روایات مشهوره میان شیعه و سنی (صحیح بخاری - باب فضائل الصحابة) فضیلتی است که از پیامبر (ص) درباره علی بن

ابی

طالب (ع) صادر شده است که: (یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی).

حاکم باشد بر همه مکلفان، پس اگر در یک زمان دو امام ثابت کنند هریک از ایشان و آن دیگری حاکم نخواهد بود، پس هریک حاکم بر مکلفان نباشند، پس امام نباشد.

و از اینجا معلوم شد بطلان مذهب زیدیه که امام متعدد در یک زمان [را] جائز می‌دانند.

[۳۶] مسأله: نصب امام و تعیین او بر خدای تعالی واجب است، زیرا که امامت لطف

ص: ۵۵۸

است چنانکه در نبوت...<sup>۳۷</sup> شد، به جهت آنکه چون بر سر مردمان مهتری و حاکمی باشد از قبل خدا و رسول و امر کند ایشان را به طاعت و منع کند از معصیت، و محافظت دین نماید، دین خدا و شریعت پیغمبران از تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان محفوظ ماند، و مرجع ایشان باشد در مشکلات و معضلات و وقائع و قضایا، البته آن مردم به طاعت نزدیکتر و از معصیت دور خواهند بود بی شک، پس نصب امام واجب باشد بر خدا.

[۳۷] مسأله: واجب است که امام معصوم باشد از همه گناهان، صغیره و کبیره، از روی عمد و سهو، پیش از امامت و بعد از امامت، از اوّل عمر تا آخر عمر، به همان دلیل که گفته شد.<sup>۳۸</sup> و نیز واجب است که امام منزّه باشد از عیوب خلقی و ردایل خلقی، و نقائص عملی چنانکه در بحث نبوت گفته شد.

و نیز می‌باید که امام افضل از رعیت باشد در جمیع تحملات مثل: علم، زهد، تقوی، شجاعت، و کرم و امثال این، و در میان رعیت افضل از او و مساوی او نیز نباشد، که اگر افضل از آن امام در میان رعیت باشد، تقدیم آن امام بر آن کس که افضل از اوست تقدیم مفضول بر فاضل باشد، و این قبیح و ناپسندیده است به نزد عقلاء، چنانکه خدای تعالی فرموده در قرآن:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى) <sup>۳۹</sup> یعنی آیا آن کس که هدایت تواند کرد به سوی حقّ سزاوارتر است که مردم او را تابع شوند و او پیشوای مردمان باشد یا آن کس که هدایت نتواند کرد کسی را مگر آنکه دیگری او را هدایت کند؟ یعنی آن کس که هدایت تواند کرد پیشوای حقّ است نه آن کس که هدایت نتواند کرد.

و اگر مساوی آن امام در میان رعیت او باشد تقدیم آن امام بر آن مساوی ترجیح بلا مرجح باشد، و این نیز باطل است.

[۳۸] مسأله: شرط امام آن است که امامت او به نصّ خدا باشد، زیرا که عصمت در امامت شرط است، و عصمت امر خفیّ است معلوم نمی‌شود الاّ به اعلام خدای تعالی، پس لازم است که امامت به نصّ خدا باشد نه به مجرد دعوی امامت

<sup>۳۷</sup> (۱). یک کلمه ناخوانا

<sup>۳۸</sup> (۲). مقصود دلیلی است که در بحث عصمت پیامبران از آن سخن رفت

<sup>۳۹</sup> (۳). یونس: ۳۵

و خروج، [چنانکه] زیدیه می گویند، و نه به میراث چنانکه عباسیه<sup>۴۰</sup> دعوی می کنند، و نه به اتفاق امت چنانکه سنیّه می گویند.

ص: ۵۵۹

و نصّ خدا را از قرآن، و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله، و قول امام سابق، و دعوی امامت به اظهار معجز معلوم می توان کرد، زیرا که معجز فعل خدا است که ظاهر می شود از دست آن امام، پس چون از دست آن کس که دعوی امامت می کند ظاهر شود معلوم شود که راست می گوید، و خدای تعالی او را امامت داده است.

[۳۹] مسأله: امام به حقّ بعد از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [است]، زیرا که امام می باید که معصوم باشد چنانکه گذشت، و معصوم امیر المؤمنین علی بود نه آنها که سنیّه و عباسیه دعوی امامت ایشان کردند.

[۴۰] مسأله: آنکه امام می باید که منصوص باشد، و منصوص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، چنانکه خدای تعالی فرموده که: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم رَاكِعُونَ)**<sup>۴۱</sup> یعنی حاکم شما خدا است، و رسول خدا، و آن کسان که نماز را به پای می دارند و در حالت رکوع زکاء به مستحق دادند. مفسران قرآن از موافق و مخالف اتفاق کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حالت رکوع انگشتی به سائل داد و این آیه در حق او نازل گشت به جهت آن تصدّق، و غیر از آن حضرت هیچ کس این کار نکرد.<sup>۴۲</sup>

دیگر حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - فرمود در غدیر خم: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه)<sup>۴۳</sup> یعنی هر که را من حاکم و مهتر او باشم بر وی نیز علی حاکم باشد.

و نیز فرمود که: (أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه نبیّ بعدی) یعنی مرتبه تو ای علی نسبت به من به منزله مرتبه هارون است نسبت به موسی اما بعد از من پیغمبری نخواهد بود، یعنی هر مرتبه که حضرت هارون داشت تو نیز داری غیر از نبوت که بعد از من نخواهد بود، یعنی هر مرتبه که حضرت هارون داشت تو نیز داری غیر از نبوت که بعد از من نخواهد بود، و اگر می بود تو می بودی. و ظاهر است که هارون خلیفه و وزیر و نائب مناب و قائم مقام حضرت موسی - علی نبینا و علیهما السلام - و مفترض الطاعة بود، پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز خلیفه، و وزیر، و نائب مناب، و قائم مقام حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بود، و مفترض الطاعة باشد. و چون این مراتب آن حضرت را

<sup>۴۰</sup> (۴). مقصود گروهی است که معتقد به اولویت عبد الله بن عباس و فرزندان او در خلافت بر علی بن ابی طالب و فرزندان او است، اینان بدون توجه به روایات و نصوص وارده در برتری و مقدّم بودن اهل بیت پیامبر (ص) بر دیگران معتقد بودند که فرزند برادر (یعنی عبد الله بن عباس) در خلافت بر فرزند دختر (امام حسن و حسین و فرزندان او علیهم السلام) رجحان برتری دارند.

<sup>۴۱</sup> (۱). المائدة: ۵۵

<sup>۴۲</sup> (۲). اجماع مفسرین اسلام بر این است که شأن نزول این آیه واقعه صدقه دادن علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام رکوع بودن است  
<sup>۴۳</sup> (۳). حدیثی است که شیعه و سنی بر صدور آن از پیامبر (ص) درباره علی (ع) اجماع نموده اند، و درباره روایان و معانی الفاظ آن کتابها و رساله های فراوانی نوشته شده است، برای آگاهی بیشتر در این باره به اثر جاودانه مرحوم علامه امینی (ره) (الغدیر فی الکتاب و السنّة) مراجعه شود.

بود در حال حیات حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - و شک نیست که آن حضرت بعد از حضرت پیغمبر باقی بود، پس این مراتب او را ثابت باشد بعد از وفات حضرت رسالت پناه، و نیز چنانکه در حال حیات آن حضرت ثابت بود، بعد از وفات او نیز زایل نشود.

و نیز فرموده که: (أنت أخی و خلیفتی و قاضی دینی) یعنی ای علیّ تو برادر منی، و جانشین منی، و حاکم شریعت منی . و مانند این روایت که نصّ است بر امامت حضرت امیر المؤمنین بسیار است و متواتر است.

دیگر آنکه حضرت امیر المؤمنین علیّ - علیه السلام - أفضل امت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - است، پس امامت حقّ او باشد.

و افضلیت آن حضرت معلوم است بی شک و شبهه، زیرا که حق تعالی در قرآن آن حضرت را نفس حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - خوانده، چنانکه فرمود: (وَ أَنْفُسَنَا)<sup>۴۵</sup> یعنی علیّ علیه السلام نفس پیغمبر است، و حضرت پیغمبر نیز آن حضرت را نفس خود خوانده چنانکه فرمود: (یا علیّ جسمک جسمی، و لحمک لحمی و دمک دمی، و حربک حربی) یعنی ای علی تن تو تن من است، و گوشت تو گوشت من است، و خون تو خون من است، و جنگ تو جنگ من است، یعنی هرکه با تو جنگ کند چنان باشد که با من جنگ کرده باشد، و امثال این بسیار است، پس هرکه نفس آن حضرت باشد، نیز افضل باشد.

دلیل دیگر بر افضلیت آن حضرت آن است که غیر حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - هیچ کس در علم، و حکمت، و زهد، و شجاعت، و کرم، و حلم، و قرب به خدا و رسول، و محبت ایشان، و ریاضت، و طاعت، و صبر، و شکر خدا جهرا و سرا، و سائر کمالات نفسانی و غیره به آن حضرت نرسیده، چنانکه در احادیث و اخبار و تواریخ و آثار مقرر و مبین است، و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که: (أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد الحکمة فلیأتها من بابها) یعنی من شهر علم و حکمت و علی در آن شهر است، پس هرکه علم و حکمت خواهد از آن در درآید، غرض آن است که علم و حکمت من به علی رسید، و از آن حضرت می رسد، پس هرکه علم و حکمت خواهد از امیر المؤمنین علی بیاموزد، و هرکه علم و حکمت از علی زباموخت جاهل است و از اهل علم و حکمت نیست.

<sup>۴۴</sup> نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد پنج رساله اعتقادی، ۱ جلد، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه. ش.

<sup>۴۵</sup> (۱). آل عمران: ۶۱

و از اینجا معلوم شد که هرکه سلسله طریق مذهب خود در دین اسلام و شریعت حضرت رسول ملک علم به دروازه و علی بابها نرسانید چون غول بیابانی در بادیه ضلالت و ظلمات غوایت و جهالت حیران و سرگردان بماند، و عاقبت امرش هلاکت باشد.

دیگر حضرت پیغمبر فرمود که: (أفضاکم علی) یعنی عالم‌ترین شما علی است.

ص: ۵۶۱

دیگر آنکه بعد از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - امت به آن حضرت رجوع می کردند در جمیع مشکلات و معضلات و قضایا و احکام، و از آن حضرت می پرسیدند و تحقیق می کردند، و آن حضرت هرگز به ایشان رجوع نکرد.

دیگر آنکه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - در روز مباحله آن حضرت و فرزندان [او] را با خود برد، به جهت دعا به دیگران را.

و دیگر آنکه قضایای عجیبه و احکام غریبه از آن حضرت صادر شد که عقل در آن حیران است، و هیچ کس را بر مثل آن احکام علم و اطلاع و قدرت نبود، چون صاحب غلام مقید کردن، و صاحب کرده، و مادر و پدر و پسر و خواجه و غلام، و قضیه تهمت کردن زن بر همسایه خود، و مانند آن.

و دیگر آنکه جمیع علوم دینیّه و ادبیّه مثل علم کلام، و تفسیر، و قرآن، و حدیث، و فقه، و حکمت، و معانی، و بدیع، و نحو، و صرف و مانند آن منسوب و مسند به آن حضرت است، و از آن حضرت، و از کلام آن حضرت گرفته و دانسته اند، چنانکه مقرر است در میان اهل این علوم.

و دیگر آنکه قتال و جدال آن حضرت در حروب مثل جنگ بدر، و احد، و احزاب، و حنین و غیر از آن مشهور، و فتوحات آن حضرت در اخبار مذکور است، و هرگز از مبارز روی نگردانید، و هیچ کس به آن حضرت مبارزت نکرده، إلا آنکه کشته گردید یا مسلمان شد.

دیگر آنکه آن حضرت میل به زینت و زخارف دنیا نکرده و فرمود: (طَلَّقْتک ثَلَاثًا ثَلَاثًا) یعنی ای دنیا تو را سه طلاقه کردم، و این معنی کنایه است از مبالغه و ترک دنیا.

دیگر آنکه هیچ کس بعد از رسول - صلی الله علیه و آله - برابر به آن حضرت عبادت نکرد، و در روایت آمده که حضرت امام زین العابدین در روز و شب هزار رکعت نماز می کرد و می گفت: (أین لی بعبادۀ علی) یعنی کجاست مرا عبادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

دیگر آنکه روایت است که آن حضرت سه روز روزه داشت با اهل بیت خود به جهت وفای نذر، و در هر شب طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشید و سوره هل اُتی در شأن آن حضرت بدین سبب فرود آمد.

و در روایت صحیح آمده که آن حضرت بستان و باغ متعدد به دست مبارک خود ساخت و حاصل آن را همه ساله به اقارب و أجانِب تصدّق می کرد، و هرچه در حوزه تصرف آن حضرت می آمد در ساعت همه را در راه خدا به فقرا و مساکین می بخشید، و چندین آیه در شأن آن حضرت بدین سبب فرمود آمد.

دیگر آنکه خدای تعالی محبت آن حضرت را لازم گردانیده بر همه، چنانکه فرموده: (قُلْ

ص: ۵۶۲)

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى )<sup>۴۶</sup> یعنی بگو ای محمد امت خود را که من از شما مزد نمی خواهم برین پیغمبری، لیکن دوستی اهل بیت بر شما لازم است، پس پرسیدن که اهل بیت تو چه کسانیند؟

گفت: اهل بیت من علی و فاطمه و حسن و حسین است.

دیگر آنکه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که:

(من اراد أن ينظر الی آدم فی علمه، و الی نوح فی تقواه، و الی ابراهیم فی حلمه، و الی موسی فی هیبته، و الی عیسی فی عبادته، فلینظر الی علی بن ابی طالب)

یعنی هرکه خواهد که نظر کند به آدم در علم وی، و به نوح در تقوای وی، و به ابراهیم در حلم وی، و به موسی در هیبت وی، و به عیسی در عبادت وی، باید که نظر کند به سوی علی بن ابی طالب.

دیگر حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که:

(علی خیر البشر من ابی فقد کفر)

یعنی علی بن ابی طالب بهترین بنی آدم است، هرکه قبول نکند کافر است.

دیگر فرمود که:

(حبّ علی بن ابی طالب حسنة لا یضّرّ معها سیئة، و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة).

یعنی دوستی علی حسنه‌ای است که زیان ندارد با وجود آن حسنه هیچ بدی، و دشمنی علی بدی است که فایده ندارد با وجود آن بدی هیچ طاعت.

دیگر فرمود:

(أفضل أمتی علی بن ابی طالب)

یعنی بهترین امت من علی بن ابی طالب است.

دیگر فرمود:

(خیر من اترک بعدی علی بن ابی طالب)

یعنی بهترین آنها که ایشان را به شما می‌گذارم بعد از خود علی بن ابی طالب است.

دیگر در روایت آمده که شخصی از برای حضرت - صلی الله علیه و آله - مرغ بریان آورد، حضرت فرمود:

(اللهم ائتني بأحبّ خلقك أليک ليأكل معي من هذا الطَّير)

یعنی بار خدایا بفرست نزد من آنکس را که دوست‌ترین خلق توست نزد تو تا با من بخورد

ص: ۵۶۳

از این مرغ. پس حضرت علی علیه السلام در آمد، و انس بن مالک دربان حضرت بود گفت که:

(إن النبيّ علی حاجة)

یعنی پیغمبر به حاجتی مشغول است و محل آمدن نیست، حضرت علی بن ابی طالب بازگشت،

باز حضرت پیغمبر همان گفت، باز حضرت امیر المؤمنین علی آمد و در کوفت و انس همان جواب گفت، امیر المؤمنین بازگشت، بار سیم حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - همان دعا گفت، باز امیر المؤمنین علی آمد و این نوبت در را قویتر کوفت، حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - شنید إذن داد و حضرت امیر در آمد.

حضرت پیغمبر فرمود که: (یا علیّ ما أبطاک عنّی)

یعنی چرا دیر آمدی؟

حضرت امیر فرمود: که آمدم، انس مرا بازگردانید.

حضرت پیغمبر فرمود که:

(یا انس ما حملک علی هذا)

چه چیز ترا بر این داشت؟

گفت: خواستم که این دعا برای یکی از انصار باشد!!



حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود:

(أَفِي الْأَنْصَارِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ، أَفِي الْأَنْصَارِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ)

یعنی ای انس آیا در میان أنصار کسی بهتر از علی هست، آیا در میان أنصار فاضل‌تر از علی کسی هست؟

دیگر در جنگ احزاب چون حضرت امیر عمر بن عبد ودّ را کشت، حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که:

(لضربة علي خير من عبادة الثقلين)

یعنی به درستی که ضربت علیّ علیه السلام بر عمر بن عبد ود بهتر است از جمیع عبادات جنّ و انس.

دیگر در جنگ خیبر فرمود که:

(لَا سَلْمَنَّ الرَّأْيَةَ غَدَا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ)

یعنی به درستی که تسلیم خواهم کرد علم را فردا به مردی که دوست داشته باشد خدا و رسول را، و دوست داشته باشد خدا و رسول او را، و حمله کند در جنگ و نگریزد از جنگ.

و امثال این اخبار که دلالت بر افضلیت آن حضرت می‌کند بسیار است.

ص: ۵۶۴

پس ثابت شد به این دلیل که امیر المؤمنین علی علیه السلام افضل است از هم امت، و هرکه افضل است امامت حقّ او باشد چنانکه گذشت، پس امامت بعد از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بلا فصل امیر المؤمنین علی باشد نه دیگران.

دلیل دیگر بر امامت امیر المؤمنین علی بعد از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بلا فصل آن است که امیر المؤمنین دعوی امامت کرد و معجز ظاهر کرد بر طبق دعوی خود، و هرکه دعوی امامت کند و معجز [ظاهر] نماید بر طبق دعوی خود امام باشد، چنانکه در بحث نبوت گذشت.

اما آنکه حضرت دعوی امامت کرد متواتر است، و در اخبار و آثار مذکور است، و در کلام آن حضرت مثل «نهج البلاغة» مسطور است، و موافق و مخالف در این نزاع ندارند.

و اما معجزات آن حضرت بسیار است:

از جمله معجزات آن حضرت آن است که خبر داد از غایبات، چنانکه خبر داد از کشنده خود که چه کس خواهد بود، و در چه وقت خواهد بود، و چنان بود که حضرت خبر داد.

دیگر خبر داد از کشته امام حسین علیه السلام، و جای آن، و زمان آن، و چنان بود که آن حضرت خبر داده بود.

دیگر آنکه در جنگ نهروان أصحابش گفتند که خوارج از نهر گذشتند، حضرت امیر فرمود که نگذشتند. جندب بن عبد الله روایت کند از وی که به دل گذرانیدم که اگر خوارج از نهروان گذشته باشند اول کسی که با وی جنگ کند من باشم، پس چون حضرت امیر المؤمنین بلشکر نزدیک رسیدند دیدند که خوارج از نهر نگذشتند، پس حضرت امیر روی به من کرد و گفت: ای جندب دال بر تو ظاهر شد یا نه؟

جندب گفت: من در دست و پای حضرت امیر المؤمنین افتادم و گفتم یا امیر توبه کردم که دیگر چنین خیال فاسد در ضمیر نگذرانم.

دیگر آن است که کمیل بین زیاد را- که یکی از اصحاب آن حضرت بود- خبر داد که حجاج ترا خواهد کشت، و چنان شد که آن حضرت گفته بود.

دیگر آن حضرت به قنبر گفت که حجاج ترا ذبح خواهد کرد، و چنان شد که گفت.

دیگر آنکه [] حضرت روزی در مسجد کوفه بر بالای منبر بود، مردی در آمد و گفت یا امیر المؤمنین خالد بن عرفطه که یکی از خوارج بود در وادی عزا مرد.

حضرت امیر فرمود: که نمرود و نخواهد مرد تا آنکه مقدمه لشکر ضلالت شود، و علمدار وی حبیب بن حجاز باشد.

پس شخصی از میان بر خواست و گفت: یا امیر المؤمنین حبیب بن حجاز منم، و الله که من شیعه توام.

ص: ۵۶۵

امیر المؤمنین فرمود: زینهار در آن روز علم بر نداری و لیکن بر خواهی داشت، و در این مسجد از این در در خواهی آمد، و اشارت کرد به دری که آن را باب الثعبان گویند. پس چون ابن زیاد علیه لعائن الله لشکر به جنگ امام حسین علیه السلام می فرستاد، خالد بن عرفطه را مقدمه لشکر ضلالت گردانید، و حبیب بن حجاز را علمدار وی کرد و او با لشکر در مسجد کوفه در آمدند از باب الثعبان، چنانکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خبر داده بود.

دیگر از معجزات آن حضرت آن است که آن حضرت دو بار اشارت کرد به آفتاب و به اشارت آن حضرت آفتاب بازگشت، یکبار وقتی که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - سر مبارک خود را بر روی ران آن حضرت نهاده به وحی مشغول شد و وقت عصر تنگ شد، حضرت امیر نماز عصر را به اشارت دریافت، چون حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از وحی فارغ شد و حال نماز امیر المؤمنین معلوم کرد. فرمود که یا علی دعا کن و اشارت کن به آفتاب که خدای تعالی دعای ترا مستجاب می گرداند و آفتاب را باز می گرداند.

حضرت امیر المؤمنین دعا کرد آفتاب بازگشت و نماز عصر را باز دریافت.<sup>۴۷</sup>

و یک بار دیگر از جنگ نهروان بازگشت به بابل رسید، و از فرات گذشت با جمعی از اصحاب خود با ایشان نماز عصر را گذارد، و باقی لشکر تا از فرات گذشتند وقت عصر تنگ شد، و امیر المؤمنین دعا کرد و اشارت کرد به آفتاب، آفتاب بازگشت و باقی لشکر نماز عصر گذاردند، و این قصه متواتر است، و در آنجا مسجدی ساختند و آن مسجد را «مسجد الشمس» گویند.<sup>۴۸</sup>

دیگر آن حضرت روزی بر منبر مسجد کوفه به خطبه مشغول بود، ناگاه آواز ازدهایی از در<sup>۴۹</sup> مسجد بر آمد و در مسجد آمد، و قوم از او ترسیدند، خواستند که به دفع وی مشغول شوند، حضرت امیر اشارت کرد که هیچ مگوئید، قوم از او دور شدند، ازدها متوجه شد و آمد تا به منبر رسید و بر بالای منبر بر آمد و بر پایه منبر ایستاده بود که حضرت به طرف وی میل کرد، ازدها چیزی چند به گوش حضرت امیر گفت، و مردمان آواز او را می شنودند و

ص: ۵۶۶

نمی فهمیدند، چون فارغ شد حضرت امیر جواب وی گفت و کس نفهمید که چه گفت، پس ازدها ناپدید شد و هیچ کس ندانست که کجا رفت، آنکه حضرت امیر بر سر خطبه رفت و خطبه را تمام کرد، و چون از منبر فرود آمد از حال ازدها پرسیدند؟

فرمود: که یکی از حاکمان جن بود مسأله بر وی مشکل شده بود از من پرسید، از برای وی بیان کردم و بازگشت.

دیگر از جمله معجزات آن حضرت آن است که در از خیبر کند و پل خندق ساخت، و چندان نگاه داشت که همه لشکر از آنجا بگذشتند، و آن در آن مقدار بود که هفتاد کس جمع می شدند تا او را از جای بجنبانند.

و از جمله معجزات قضیه دیر و چشمه است، و آن مشهور است، و معجزات آن حضرت بسیار [است].

و چون مقرر شد که آن حضرت دعوی امامت کرد و معجز نمود، ثابت شد که امامت حق آن حضرت است نه از دیگران.

<sup>۴۷</sup> (۱). امروزه جایگاه این واقعه به نام (مسجد ردّ الشمس) در مدینه منوره می باشد.

<sup>۴۸</sup> (۲). امروزه در فاصله یک کیلومتری ساحل غربی رودخانه فرات در حومه شمال شرقی شهر حله در بخش میانی عراق بقعه ای است یکتا مشهور به (مشهد الشمس)، بقعه از ساختمانی ۸ ضلعی تشکیل شده که طول هر ضلع آن ۱/۸۰ متر می باشد و بر روی آن گنبدی مخروطی به ارتفاع تقریبی ۲۰ متر برافراشته شده است. درون گنبد و بیرون آن با مقرنس کاریهای زیبا پرداخته شد است، درون بقعه فاقد ضریح یا صندوق است و تنها محرابی کهن در دیوار جنوبی آن قرار دارد. و بنا به گفته باستان شناسان این ساختمان به دو دهه نخستین قرن هفتم هجری یعنی آخرین دههای خلافت بنی العباس بازمی گردد.

<sup>۴۹</sup> (۳). این دروازه مسجد کوفه در کتابهای تاریخی با نام (باب الثعبان) یا دروازه ازدها شهرت دارد و احتمالاً نام او بر گرفته از این واقعه باشد

و دلایل بر امامت وی بیشتر از آن است که حصر آن توان کرد، و علّامه شیخ جمال الملّة و الدین<sup>۵۰</sup> کتابی تصنیف کرده در بحث امامت و آن کتاب را (الفین) نام کرده، و در آن کتاب دو هزار دلیل است، هزار دلیل بر امامت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، و هزار دیگر بر نفی امامت مخالفان.

[۴۱] مسأله: امام حقّ بعد از حضرت امیر المؤمنین پسر وی امام حسن بن علی است.

و بعد از وی برادر وی امام حسین بن علی.

و بعد از وی پسر وی امام زین العابدین، علی بن الحسین.

و بعد از وی پسر وی امام محمد باقر.

و بعد از وی پسر وی امام جعفر صادق.

و بعد از وی پسر وی امام موسی کاظم.

و بعد از وی پسر وی امام علی بن موسی الرضا.

و بعد از وی پسر وی امام محمد تقی.

و بعد از وی پسر وی امام علی نقی

و بعد از وی پسر وی امام حسن عسکری

و بعد از وی پسر وی امام محمد مهدی صاحب الزمان، صلوات الله علیهم أجمعین، از

ص: ۵۶۷

جهت آنکه عصمت در امامت شرط است، چنانکه گذشت، و غیر از ایشان کسی معصوم نبود، پس امامت حقّ ایشان باشد نه از دیگران.

دیگر آنکه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نصّ کرد بر امامت ایشان، و هر یک از ایشان نصّ کرد بر امامت دیگری.

اما نصّ حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بر ایشان چنانکه در روایت آمده که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - اشارت به حضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمود: (ابنی هذا امام، ابن امام، أخو امام، ابوائمة تسعة تاسعهم قائمهم)

<sup>۵۰</sup> (۱). مقصود شیخ حسین بن یوسف بن المطهر مشهور به علّامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ ه) است که از مشاهیر و بزرگان امامیه است.

یعنی این پسر من امام است، و پسر امام است، و برادر امام است، و پدر نه امام است که نهمین ایشان قائم ایشان است .  
یعنی خواهد بود تا قیامت.

دیگر روایت کرد ابن عباس از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که فرمود: خلفای من و اوصیای من و حجت‌های  
خدای تعالی دوازده‌اند، اول ایشان برادر منست، و آخر ایشان فرزند من، گفتند: که فرزند تو که باشد؟  
گفت: مهدی: که بر خواهد کرد زمین را از عدل چنانکه پر بوده باشد از ظلم.

پس گفت: به حق آن کسی که مرا به خلق فرستاده که اگر از دنیا نماند إلا یک روز هرآینه خدای تعالی آن روز را دراز  
کند تا بیرون آید فرزند من مهدی، پس عیسی فرود آید و به وی اقتداء کند و نماز گزارد، و روشن شود روی زمین از  
نور پروردگار و برسد پادشاهی وی به مشرق و مغرب.

دیگر روایتی است که جبرئیل امین علیه السلام فرود آید و لوحی از بهشت آورد و در آن لوح نام ائمه اثنا عشر علیهم  
السلام بود.

دیگر روایتی است که یهودی بود جناب نام، مسلمان شد و از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - پرسید که خلفاء  
بعد از تو چند خواهند بود؟

حضرت فرمود: که اوصیاء من بعد از من به عدد نقباء بنی اسرائیل باشند، اول ایشان مهتر اوصیاء، وارث انبیاء، پدر ائمه  
نجباء، علی بن ابی طالب، و بعد از وی پسر وی امام حسن و امام حسین، و چون مدت حسین تمام شود به امامت نشیند  
پسر وی علی لقب او زین العابدین باشد، و چون مدت علی تمام شود به جای وی بنشیند پسر وی محمد باقر، و چون  
مدت وی تمام شود به جای او بنشیند پسر وی جعفر و او را صادق خوانند، و چون مدت جعفر تمام شود به جای او  
بنشیند موسی و او را کاظم خوانند، و چون مدت موسی تمام شود به جای او بنشیند پسر وی علی و او را رضا خوانند،  
و چون مدت علی تمام شود به جای وی بنشیند پسر او محمد و او را تقی خوانند، و چون مدت محمد تمام شود، به  
جای وی بنشیند پسر او علی و او را تقی خوانند، و چون مدت علی تمام شود به جای او بنشیند پسر وی حسن و او را

ص: ۵۶۸

عسکری خوانند، و چون مدت حسن تمام شود به جای او بنشیند پسر وی، خلف حجّت، و غائب شود از امت .

پس جناب گفت: یا رسول الله ما یافتیم این اوصیاء را در تورا و حضرت موسی علیه السلام بشارت داد ما را به تو و  
اوصیای تو از فرزندان تو.

و آیات در این باب بسیار است از طریق موافق و مخالف، و این رساله را محلّ ذکر این نیست.

فامّا نصّ هر یک از ائمه اثنا عشر بر امامت دیگر که بعد از او خواست بودن، مذکور است در روایات به تفصیل، و حاصل  
آن روایات مجملاً آن است که هر امام از ائمه اثنا عشر علیه السلام در محل وفات، فرزندان و خویشان و اصحاب و

شیعه‌های خود را می‌طلبیدند و چون همه جمع می‌شدند به حضور ایشان نصّ می‌کردند بر آن کسی که بع د از او امام خواست بودن، و آن جماعت را گواه می‌گرفتند بر آن، و این رساله را محل ذکر این روایات نیست.

دلیل دیگر آنکه هر یک از ایشان افضل اهل زمان خود بودند، و هر که افضل باشد امامت حقّ او باشد، پس امامت حقّ ایشان باشد. و ظاهر است که زمانه از امام خالی نبوده است.

دلیل دیگر آنکه هر یک از ایشان دعوی امامت کردند، و معجز بر طبق دعوی خود نمودند، و هر که دعوی امامت کند و بر طبق دعوی معجز نماید امام باشد، پس ایشان امام باشند، و دعوی امامت و معجزات ایشان در کتب مطولات مذکور است.

[۴۲] مسأله: حضرت صاحب الزمان زنده است و باقی است و خواهد بود تا یک مکلف بر روی زمین خواهد بود، زیرا که وجود امام لطف است، و لطف واجب است بر خدای تعالی در همه زمان، و غیر از آن حضرت امام دیگر نیست و بر حقّ آمده بود.

دیگر آنکه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و ائمه خبر داده‌اند به وجود و بقای او تا به انتهای زمان تکلیف، و خبر ایشان حقّ است، پس لازم باشد بقای وی، و درازی عمر آن حضرت محال و مستبعد نیست زیرا که کسان بسیار بوده‌اند و اکنون هستند که عمر ایشان از عمر آن حضرت درازتر است مثل حضرت نوح، و عیسی، و خضر، و الیاس، و لقمان چنانکه در بعضی روایات آمده که لقمان چهار هزار سال زیست، و در بعضی روایات بیشتر و در بعضی روایات سه هزار سال.

دیگر آنکه درازی عمر ممکن است، و خدای تعالی قادر است بر همه ممکنات، و احادیث و اخبار متواتر وارد است بر درازی عمر آن حضرت، پس واجب است که واقع شود.

و سبب غائب بودن آن حضرت از قبل آن حضرت نیز نیست زیرا که معصوم است، بلکه

ص: ۵۶۹

از رعیت است به جهت خلق،<sup>۵۱</sup> نفاق و عداوت و مخالفت می‌ورزند، و امتثال و اطاعت آن حضرت نمی‌کنند، و با وجود این قصد آن حضرت و اهل بیت و موالی و شیعه وی می‌کنند، پس از این جهت غائب است، و چون عذر بر طرف شود ظاهر شود و روی زمین را به عدل بیاراید، چنانکه در احادیث و اخبار تفصیل این معنی و کیفیت ظهور و سلطنت آن حضرت وارد شده است.

«عَجَلُ اللَّهِ دَوْلَةَ سُلْطَنَتِهِ وَ ظَهْرَهُ، وَ رِزْقَنَا اقْتِبَاسَ نُورِهِ، وَ جَعَلْنَا مَمَّنْ يَجَاهِدُ لَدَيْهِ وَ يَسْتَشْهَدُ بَيْنَ يَدَيْهِ».

<sup>۵۱</sup> (۱). این گفتار بر طبق نظریه شیخ طوسی (ره) است که معتقد است تنها علت غیبت امام زمان (ع) همانا خطر جانی است که زندگی طبیعی در میان مردم او را تهدید می‌کند، طوسی در این باره در فصل پنجم کتاب (الغیبة) خود می‌گوید:

« لا علة تمنع من ظهوره الا خوفا على نفسه من القتل، لانه لو كان غير ذلك لما ساغ له الاستتار، و كان يحتمل المشاق و الاذى»

[۴۳] مسأله: بدان که هرکس امام به حق بعد از حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - بلا فصل امیر المؤمنین علی علی السلام را داند او را شیعه خوانند، و هرکس بعد از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - ابو بکر ... را داند او را سنی گویند، و مذهب سنیان آن است که خلفای حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - چهارند و بعد از ایشان خلیفه نیست تا ظهور مهدی، و نزد ایشان آن است که حضرت مهدی متولد خواهد شد، و بعد از آن ظاهر خواهد شد.

و مذهب کیسانیه<sup>۵۲</sup> آن است که بعد از حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - حضرت امیر المؤمنین علی است، و بعد از وی محمد بن الحنفیه، و می گویند که غائب است و ظاهر خواهد شد و مهدی آخر الزمان اوست.

و زیدیه می گویند که امام بعد از حضرت امیر المؤمنین علی، زید - پسر امام زین العابدین - و هرکه از نسل حضرت فاطمه - علیها السلام - باشد، و دعوی امامت کند، و خروج کند و متصف به علم و زهد باشد، در مذهب زیدیه امام است و شروط امامت در نزد ایشان پنج چیز است، و در مذهب ایشان تعدد امام در یک زمان جائز است.

و ناوسیه<sup>۵۳</sup> امیر المؤمنین، و امام حسن، و امام حسین، و امام زین العابدین، و امام محمد

ص: ۵۷۰

باقر، و امام جعفر صادق - علیهم السلام - را امام می دانند و باقی را امام نمی دانند.

و واقفیه<sup>۵۴</sup> تا به امام موسی کاظم - علیه السلام - امام می دانند، و باقی را امام نمی دانند.

و اسماعیلیه<sup>۵۵</sup> تا به امام جعفر صادق - علیه السلام - امام می دانند، و بعد از وی پسر وی عبد الله افطح را امام می دانند.

و این مذاهب و لواحق این مذاهب همه باطل است و فاسد است و ضلالت است، و مذهب حق مذهب حق امامیه است که قائلند به امامت دوازده امام، چنانکه گذشت این طائفه را اثنی عشریه خوانند، و فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه که حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - در این حدیث مشهور اشارت کرد که این طائفه اثنی عشریه اند، زیرا که ایشان

<sup>۵۲</sup> (۲). این فرقه به کیسان که همان مختار بن اَبی عبیده الثقفی - انتقام گیرنده کشتگان واقعه کربلاء رحمه الله علیه - است نسبت داده می شود، و پیروان او نیز به مختاریه مشهورند، اینان معتقدند امام پس از شهادت حسین بن علی (ع) محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین (ع) می باشد.

<sup>۵۳</sup> (۳). این فرقه به شخصی ناووس نام از اهالی بصره نسبت داده می شود، اینان معتقدند که شخص حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) مهدی موعود و امام آخر الزمان بوده و هم اکنون زنده است و هنگامی که خداوند اراده نماید ظهور خواهد کرد.

<sup>۵۴</sup> (۱). گروهی از شیعیان بودند که پس از فوت امام موسی بن جعفر (ع) فرزند ایشان حضرت جواد (ع) را به امامت نپذیرفته و ادعا نمودند که او امامی را پس از خود منصوب نمود، این فرقه در دوران امامت حضرت جواد (ع) بر اثر توبه بیشتر آنان و قبول امامت آن حضرت از میان رفت.

<sup>۵۵</sup> (۲). اسماعیلیه پیرو اسماعیل بن جعفر الصادق - علیه السلام - می باشند و او را که فرزند بزرگ حضرت بود امام پس از پدرش می دانند، اسماعیلیه بعدها از نفوذ و رشد چشمگیری در جهان اسلام برخوردار شده و حکومت و دولت‌ها بلکه خلافت عظیم فاطمی در مصر را تشکیل دادند و تأثیر شگرفی در تمدن و فرهنگ اسلامی از خود بر جای گذاشتند، اسماعیلیه به دو فرقه عمده یکی نزاریه و دیگری مستعلیه تقسیم شدند این مذهب با سقوط دولت فاطمی مصر و نابودی آخرین پایگاه آنان در مشرق یعنی قلاع اسماعیلیه در قهستان خراسان و الموت رو به افول و نابودی گذارد امروزه از آن مذهب بالنده جز اقلیتهایی پراکنده در هند و پاکستان و آسیای میانه و شرق آفریقا و عربستان و بلاد الشام اثری دیده نمی شود. اما شیعیانی که پیرو عبد الله بن جعفر الصادق - علیه السلام - مشهور به افطح بودند افطحیه نام داشته و از مذهب باندهای است که چندان دوام نیافت.

دست استمساک بعروۃ الوثقی ولایت اهل بیت علیهم السلام زدند، و دین و مذهب خود را از ایشان گرفتند، پس ناجی باشند به مقتضی حدیث حضرت نبوی چنانکه فرمود که:

(مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق)

یعنی اهل و بیت من همچون کشتی نوح اند، هر که در آن کشتی نشست از طوفان نجات یافت، و هر که از آن کشتی تخلف کرد غرق شد.

### رکن پنجم در معاد

و معاد آن است که خدای تعالی در آخرت همه مردمان را زنده گرداند، و ارواح را به ابدان بازگرداند و بعد از مفارقت، در روز قیامت، و این را معاد بدنی<sup>۵۶</sup> خوانند.

[۴۴] مسأله: بدان که معاد به این معنی که مذکور شد حق و صدق است، و از ضروریات

ص: ۵۷۱

دین پیغمبر است و ...<sup>۵۷</sup> جمیع انبیاء مشتمل است بر این وجوب و اعتقاد بر این معاد، و هر که منکر این معاد باشد چون دهریه، و ملاحده، و اسماعیلیه<sup>۵۸</sup> و مانند ایشان کافر باشند.

دلیل بر آنکه معاد حق است آن است که اعاده اموات بر این وجه که گذشت امری است ممکن، چنان که ابتداء خلق و آفرینش ایشان ممکن بود، خدای تعالی عالم است به جمیع اجزاء بدن هر مردم بعد از آنکه پوسیده و ریزیده و متفرق شده باشد، به هر وجه که باشد، و هر جا که باشد، و قادر است بر جمع و تألیف، و ترکیب آن اجزاء کند بهیچ دلیلی از تفرقه و پریشانی، چنانکه در ابتداء قادر بود به خلق و ایجاد و ترکیب آن اجزاء، زیرا که خدای تعالی عالم است به همه معلومات جزئیات و کلیات، و قادر است بر ایجاد همه ممکنات، و خدای تعالی به وقوع معاد بدنی خبر داده است، و هر چه خدای تعالی خبر داده به وقوع آن حق و صدق است، زیرا که دروغ و فعل قبیح بر خدای تعالی روا نیست، پس معاد بدنی حق باشد، و حق تعالی می فرماید که: (قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)<sup>۵۹</sup> یعنی گفت آن کافر که کی زنده خواهد کرد آن استخوانهای پوسیده و ریزیده را؟

<sup>۵۶</sup> (۳). در برابر معاد روحانی که برخی معتقدند ارواح مردمان در روز قیامت رستاخیز خواهد آمد و نه بدنهای خاکی آنها

<sup>۵۷</sup> (۱). یک کلمه نامفهوم

<sup>۵۸</sup> (۲). اسماعیلیه به دو فرقه عمده تقسیم گردیدند، نخستین آنان فرقه ای است که به (مستعلیه) شهرت یافتند و اینان خلافت فاطمی را نخست در مغرب و سپس در مصر پایه گذاری نمودند، این گروه مسلمانانی معتقد و پای بند به احکام دینی مذهب خود و دارای کتابهای فقهی و حدیثی بوده و برای توسعه تفکر و مذهب خود (جامع الأزهر) را در قاهره تأسیس کردند. دومین فرقه اسماعیلیه به (نزاریه) و امروزه به (آقاخانیه) شهرت دارند که باقی مانده و پیروان مکتب و مذهب حسن صباح می باشند، این فرقه هیچ یک از ضروریات اسلام همچون نماز، روزه، حج، و جز اینها پای بند نبوده و بدانها عمل نمی کنند از این رو فقهای اسلام بر آنان حکم کفار جاری می کنند.

<sup>۵۹</sup> (۳). یس: ۷۸



بگو تو ای محمد که زنده خواهی کرد این استخوانها را آن کس که آفرید اول بار اینها را، و آن کس که به همه آفریده‌ها دانا است و نیز می‌فرماید که: (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ) <sup>۶۰</sup> یعنی چنان که اول آفریدیم، آخر نیز اعاده خواهیم کرد، و امثال این آیات بسیار است و هرکه ابتدای آفرینش [را] اقرار کند و اعاده انکار کند، کافر و ملحد و جاهل است.

[۴۵] مسأله: دیگر آنکه خدای تعالی بندگان را به ایمان و طاعات و عبادات تکلیف کرد، و به ثواب و بهشت و مستلذات بدنیه و حور و قصور و فواکه و طیور وعده داده، و اینها در دنیا با اهل ایمان و طاعت و عبادت می‌رسند زیرا که تکلیف تا مردن زایل نمی‌گردد، و می‌باید در آخرت به ایشان رسد، و اگر نه خلف وعده و ظلم لازم آید، و حال آنکه خدای تعالی عادل و حکیم است، و خلف وعده و خلل به واجب نمی‌کند، پس معاد بدنی حق باشد تا حق به مستحق برسد.

[۴۶] مسأله: هرکه از دنیا با کفر بیرون رود مستحق عقاب بود و مخلد در دوزخ بماند، و

ص: ۵۷۲

عقاب ضروری است به اهانت که مکلف مستحق آن باشد، به سبب کفر و معصیت، و هر مکلف که از دنیا بیرون رود اگر میراً از جمیع گناهان کبیره باشد مستحق ثواب باشد و مخلد در بهشت بماند، و ثواب نفعی است دائمی با تعظیم و اجلال که مکلف مستحق آن باشد به جهت ایمان و طاعت، و اگر گناه کبیره کرده باشد اما با توبه از دنیا بیرون رود یا شفيعی او را شفاعت کند، یا حق تعالی از فضل خود گناه او را عفو کند آن کس نیز مستحق ثواب باشد و مخلد در بهشت بماند، و اگر هیچ از این سه واقع نشود مستحق عقاب باشد به جهت گناهان، مستحق ثواب باشد به جهت ایمان پس اول آنجا به سبب ایمان و اعتقاد درست که داشت. اما می‌باید دانست که هر گناهی که حق غیر باشد مثل خون ناحق، و ظلم، و غصب اموال، و دشنام دادن کسی را، و غیبت کردن و مانند آن را عفو و شفاعت نمی‌باشد و به توبه زایل نمی‌شود، بلکه در دنیا اداء می‌باید کرد، یا حلالی می‌باید طلبید، و اگر در دنیا حلالی حاصل نشود در آخرت عوض می‌باید داد.

[۴۴] مسأله: توبه کردن از معصیت واجب است، زیرا که توبه دفع ضرر معصیت می‌کند که آن عقاب است، و دفع ضرر از نفس با قدرت و اختیار واجب است، آنکه خدای تعالی امر کرد به توبه چنانکه فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا) <sup>۶۱</sup> یعنی توبه کنید به خدای تعالی توبه ای سودمند، و امثال امر خدای تعالی واجب است. پس توبه واجب باشد.

و توبه آن است که کسی ترک معصیت کند و پشیمان شود از هر معصیت که کرده باشد، و قصد کند که هرگز معصیت نکند، پس اگر آن معصیت شرب خمر باشد یا مانند آن از آن توبه کند بر این وجه که گفته شد، و ترک نماز باشد و مثل آن به توبه تنها از آن کافی، نباشد بلکه با توبه قضاء نیز باید کرد.

و اگر آن معصیت إظلال مردمان باشد از آنها توبه کند، و آنها را که گمراه کرده باشد بازگرداند، و اعلام کند که آن باطل بود.

<sup>۶۰</sup> (۴). الأنبياء: ۱۰۴

<sup>۶۱</sup> (۱). التحريم: ۸

و اگر توبه از حق الناس باشد مثل منع زکاة و خمس، با وجود توبه گذشته را اداء باید کرد.

و اگر معصیت غیبت و یا مانند آن باشد توبه از آن و از آن کس حلالی حاصل کند.

و اگر غصب اموال و دزدی و مانند آن باشد، توبه کند، و آن مال را اداء کند و به آن کس یا وارث آن کس حلالی حاصل کند.

و اگر مثل قتل و جرح باشد از روی عمد، توبه کند، و خود را به خونخواه تسلیم کند تا قصاص یا دیت بگیرد یا عفو، در آخرت آن کشته را عوض خواهد داد.

ص: ۵۷۳

و اگر نتواند و از ادای حق الناس عاجز باشد [و] بر آن قدرت نداشته باشد، با وجود توبه قصد باید داشت که هرگاه که ممکن باشد اداء کند یا حلالی حاصل کند، و اگر اصلاً در دنیا میسر نشد، در آخرت.

[۴۸] مسأله: سؤال منکر و نکیر، و عذاب قبر عاصیان را، و حشر و نشر و حساب، و پریدن کتابهای اعمال مکلفان از یمین و شمال، و صراط، و میزان، و بهشت و دوزخ، و ثواب و عقاب، و غیر آن از احوال آخرت همه حق است و واجب است اقرار و اعتقاد کردن به اینها، زیرا که اینها همه ممکن اند، و خدای تعالی قادر است بر جمیع ممکنات، و پیغمبر صادق القول به وقوع اینها خبر داده است، پس حق باشد.

[۴۹] مسأله: هر ألم<sup>۶۲</sup> به غیر رسد اگر آن غیر مستحق آن ألم باشد، بر آن ألم عوض نباشد، و اگر مستحق آن ألم نباشد بر آن ألم عوض لازم باشد. پس اگر آن ألم از خدای تعالی باشد، یا خدای تعالی آن ألم را مباح کرده باشد، یا امر کرده باشد بر آن ألم بر سبیل استعجال یا استحباب، یا تمکین کرده باشد غیر ذی عقل را بر آن ألم، عوض اینها همه بر خدای تعالی باشد اگر نه ظلم لازم آید، و باید که این عوض زائد باشد بر آن ألم آن مقدار که آن متألم بر آن راضی شود، و اگر نه حجّت لازم آید بر خدای تعالی.

و اگر آن ألم از مکلف صادر شده باشد به غیر از وجوه مذکور، عوض آن ألم بر آن مکلف باشد، و مساوات عوض با ألم در این صورت لازم آید، و اگر نه ظلم لازم آید.

و عوض جزائی است که مستحق باشد آن را متألم خالی از تعظیم، و جائز است که عوض در دنیا باشد یا در آخرت یا در هر دو جهان، نفع باشد یا دفع ضرر.

[۵۰] مسأله: بدان که رزق چیزی است که کسی از او انتفاع تواند گرفت شرعاً، به اکل یا شرب یا غیر آن، و کسی دیگر را نرسد که او را منع کند از آن، خواه مال باشد یا غیر مال، مثل زن و فرزند و جاه.

<sup>۶۲</sup> (۱). درد و ناراحتی

و حرام روزی نیست شرعا زیرا خدای تعالی می فرماید: (وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ)<sup>۶۳</sup> یعنی [انفاق] کنید از آن روزی که به شما دادیم، و محال است که خدای تعالی امر کند به انفاق حرام.

و أجل آن وقتی است که حیوان در آن می رود، و أجل بر دو قسم است: أجل بلا، و أجل مسمی.

و آن کس که کشته شد مثلا اگر او را در آن وقت نمی کشتند احتمال داشت که می زیست، و احتمال داشت که می مرد، و بعضی گویند که البته می مرد، و بعضی گویند که البته می زیست، و این هر دو مذهب باطل و خطاست.

ص: ۵۷۴

«خاتمه»

روایت است از اهل و بیت - علیه السلام - که چون مؤمن وفات نزدیک رسد شیطان در آن وقت نزد وی آید و سعی بلیغ نماید که وی را وسوسه کند شاید که وی را از ایمان بگرداند، پس هر مؤمن که خواهد در آن حالت از شر ابلیس لعین ایمن باشد باید که هر صبح و شام اگر تواند، و اگر نه آنچه مقدور او باشد این اعتقادات را که مذکور شد به دل خود بگذراند، و اعتقاد کند، و به زبان اقرار کند، آنگه بگوید که:

اللهم یا أرحم الراحمین، انی أودعتک یقینی هذا و ثبات دینی، و أنت خیر مستودع و قد أمرتنا بحفظ الودائع، فردّه علیّ وقت حضور موتی برحمتک یا أرحم الراحمین

و نیز باید که در صبح و شام به آنچه مقدور او باشد دعای عدیله را که مروی است از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بخواند.

\*\*\* باب دوم<sup>۶۴</sup>

الحمد لله أولا و آخر ا، و ظاهرا و باطنا، و الصلّاة و السّلام علی محمد و آله أجمعین، الطّیّین الطّاهرین المعصومین، برحمتک یا أرحم الراحمین، و أكرم الأكرمين، و أحسب الحاسبین، و أعلم العالمین، و أحکم الحاکمین، و أفضل الفضالین.

تمّت الرسالة علی يد الفقیر، الراجی، العاصی، الضعیف، المذنب، المستغفر، المحتاج الی رحمة الملك الجلیل، الکبیر الوهاب، من کل ذنب کبیر أو صغیر، ابن السید محمد حسین آفتاب الحسینی القمصری - قمصر قریة من قرى مدینة قاشان - عفی عنهما و عن والدیهما بحق محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -

و قد فرغ من کتابتها من ثالث شهر جمادی الاولی فی سنة ۱۰۷۵ خمسين و سبعین بعد الألف من الهجرة النبویة من مكة المعظمة المشرفة المکرمة المفضلة علی کل بلاد الی المدینة المبارکة المنورة.

<sup>۶۳</sup> (۲). بقره: ۲۵۴

<sup>۶۴</sup> (۱). مؤلف در این باب به تفصیل درباره عبادات شرعیه و واجبات تعبدی پرداخته است

## (٥) رسالة في الاعتقادات

بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين اذا سألك سائل و قال: ما الإيمان؟

قل: هو التصديق بالله، و بالرسول، و بما جاء به الرسول، و بالأئمة، كل ذلك بالدليل لا بالتقليد . و هو مركب و مرتب على خمسة اركان، من عرفها كان مؤمنا و من جهلها كان كافرا، و هي:

التوحيد، و العدل، و النبوة، و الإمامة، و المعاد

و حد التوحيد: اثبات صانع واحد للعالم و نفي ما زاد عليه

و العدل: تنزيه ذات البارئ تعالى عن فعل القبيح، و الإخلال بالواجب.

و النبوة: هي الأخبار عن الله تعالى بغير واسطة أحد من البشر، و أنما الواسطة ملك من الملائكة و هو جبرئيل.

و الإمامة: رئاسة عامة، هي تقتضى لشخص من الإشخاص فى امور الدين و الدنيا، معصوم، بنص النبي صلى الله عليه و آله.

و المعاد: اعادة الأجسام على ما كانت عليه.

و الدليل (على) أن الله تعالى موجود: أن العالم أثره، و الأثر يدل على وجود المؤثر.

و الدليل على أن العالم محدث : لانه لا يخلو عن الحوادث، و كل م الا يخلو عن الحوادث فهو حادث، و الحادث هي الحركة و السكون، و الدليل على حدوث الحركة و السكون أن كل واحد منهما إذا وجد الأول عدم الآخر، و لا نعى بالمحدث إلا الذى يوجد و يعدم.

و الدليل على أنه تعالى واجب الوجود: لأننا نقسم الموجود الى قسمين:

واجب الوجود، و ممكن الوجود.

فواجب الوجود: هو الذى لا يفتقر فى وجوده الى غيره، و لا يجوز عليه العدم، و هو الله تعالى .

و ممكن الوجود: هو الذى يفتقر فى وجوده الى غيره، و يجوز عليه العدم، و هو ما سوى الله تعالى .

فلو كان البارئ تعالى ممكن الوجود لافتقر الى مؤثر، و المفتقر ممكن الوجود، فيكون البارئ تعالى واجب الوجود، و هو المطلوب.

و الدليل على انه تعالى قديم ازليّ: أنّ القديم الأزلي هو الذي لا أوّل لوجوده، فلو كان البارى

ص: ٥٧٤

تعالى لوجوده أوّل لكان محدثا، و قد ثبت أنّه تعالى واجب الوجود، فيكون قديما ازليا.

و الدليل على انه تعالى أبدىّ : أنّ الأبدى هو الذى لا نهاية لوجوده، فلو كان البارى تعالى لوجوده نهاية لكان محدثا، و ذلك عليه محال لوجوب وجوده.

و مضى أنّه باق أى مستمر الوجود بين القديم و الأبدىّ.

و الدليل على أنّه تعالى قادر مختار: أنّ الفاعل على قسمين:

قادر مخلوق، و موجب

فالقادر المختار هو الذى يصدر عنه الفعل، و يمكنه الترك.

و الموجب هو الذى يصدر (منه) الفعل دفعة واحدة و لا يمكنه الترك، كالنار فى احراقها، و الشمس فى اشراقها.

فلو كان البارى تعالى موجبا لزم قدم العالم و قد بينّا حدوثه أو حدوث البارى تعالى، و قد بينّا قدمه و قدم العالم و حدوث البارى تعالى، و هما محالان، فيكون البارى تعالى قادر مختار.

و الدليل على أنّه تعالى عالم: أنّ العالم هو الذى يصدر عنه الأفعال المحكّمة المتقنة على جهة الانتفاع به، و هذا ظاهر فى حقه تعالى، فيكون الله تعالى عالم.

و الدليل على أنّه تعالى حىّ: أنّه قادر عالم بالأشياء كلّها، فهو عالم بما يسمع منّا و ما يبصر، و هو معنى كونه سميعا بصيرا.

و الدليل على أنّه واحد: أنّ معنى الواحد، المنفرد بصفات ذاتية لا يشاركه فيها غيره، فلو كان البارى معه الآخر لاشتركا فى الذات و الصفات، و المشارك ممكّن، فالله تعالى واجب، فيكون الله تعالى واحد .

و الدليل على أنّه تعالى مريدا كارها: أنّه أمر بالطاعة و نهى عن المعصية، و الحاكم لا يأمر إلّا بما يريد، و لا ينهى إلّا عمّا يكره.

و الدليل على أنّه تعالى ليس بجسم: أنّ الجسم هو المركب الذى يقبل القسمة، و هو محدث لافتقاره الى جزء الذى يتركب منه، و الله تعالى واجب الوجود، فإنّ الله تعالى ليس بجسم.

و الدليل على أنّه ليس بعرض: لأنّ العرض هو الذى يحلّ فى الأجسام من غير، متجاوزة و لا يمكن قيامه بذاته، فلو كان البارى تعالى عرضا لافتقر الى محلّه، و قد ثبت غنائه، فهو ليس بعرض.

و الدليل على أنه تعالى [ليس] بجوهر: أن الجوهر هو الذي يتركب الأجسام منه، و هو محال [فى حقه تعالى لحدوثه]،  
و بيان حدوثه: افتقاره الى محلّ يحلّ فيه، و المفتقر ممكن، و قد ثبت أنه تعالى واجب الوجود، فهو ليس بجوهر.

ص: ٥٧٧

و الدليل على أنه تعالى ليس بمرئى: لأن الروية لا تقع إلا على الاجسام و الألوان، و الله تعالى ليس بجسم و لا لون، فلا  
يكون مرئيا.

و الدليل على أنه تعالى ليس بمحتاج: أن الحاجة لا تكون إلا فى الذات أو الصفات، و الله تعالى غنى فى ذاته و صفاته، فلا  
يكون محتاجا

و الدليل على أنه تعالى عادل حكيم، لا يفعل القبيح و لا يخلّ بواجب: ان فعل القبيح لا يفعله إلا جاهلا بقبحه، أو عابثا، أو  
مفتقرا، و الله تعالى غنى فى ذاته و صفاته، فلا يفعل قبيحا، و لا يخلّ بواجب.

و الدليل على نبوة نبينا محمد صلى الله عليه و آله: دعواه النبوة، و ظهر المعجز على يده به، و المعجز من فعل الله، فيجب  
أن يكون نبيا حقا و رسولا صدقا.

و الدليل على أنه معصوم لا يفعل قبيحا و لا يخلّ بواجب: لأنه لو صدر عنه القبيح لنفر العقول عنه، فتبطل فائدة البعثة،  
فيجب أن يكون معصوما من أول عمره الى آخره.

و الدليل على أنه خاتم الرسل: أنه معلوم من دينه، لقوله تعالى: «ما كان مُحَمَّدٌ أبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ  
خَاتَمَ النَّبِيِّينَ».

و لقوله لعلى أمير المؤمنين عليه السلام: (أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى).

\*\*\* و الدليل على إمامة على بن أبى طالب عليه السلام و أولاده الطيبين الظاهرين:

نصّ النبى - صلى الله عليه و آله - و ان الفائدة [فى] الامامة ان يكون معصوما [و] غيرهم ليس بمعصوم. فتكون الامامة  
فيهم - صلوات الله عليهم -.

و الدليل على أن الامام حى ببقاء التكليف: لأن التكليف لطف، و اللطف واجب على الله تعالى، فيجب أن يكون حيا  
موجودا.

\*\*\* و يجب أن يعتقد أنه تعالى يعيد الاجسام على ما كان عليه لإيصال الحق الى مستحقه، [و] ما ثبت من عدله و  
حكيمته، فثبت إعادة الأجسام.

تمت (كذا) الكتاب بعون الملك الوهاب، سنة خمس و سبعين ث مان مائه، كاتبه الفقير جمال بن على بن مجد الدين  
سديد. ٦٥

ص:PAGE=٥٧٨ص: